

بخش سوم

بررسی محتوایی حدیث لوح

بخش سوم: بررسی محتوایی حدیث لوح

[۱] قَالَ أَبِي لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ:

پدرم (امام باقر علیه السلام) به جابر بن عبدالله انصاری فرمود:

آنچه که مسلم است، نقل امام محمد باقر علیه السلام از جابر، برای احتجاج با مخالفین است.^۱

* * *

[۲] قَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ.

جابر گوید: خدا را گواه می‌گیرم.

این کلام، در مورد بعضی روایات دیگر نیز صادق است. چنانچه احضار جابر و شاهد گرفتن او بر حدیث لوح، گواهی می‌دهد. و مشابه آن است، استشهاد حضرت سیدالشهداء علیه السلام، بر دشمنان در کربلا؛ و استشهاد حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام، در مجالس مناظره به احادیثی که بزرگان صحابه روایت کرده‌اند. و موارد دیگر، که مجالی دیگر می‌خواهد

این کلام جابر - که یکبار دیگر هنگام بیان متن لوح تکرار می‌شود - می‌تواند به معنای قسم باشد.

و شاید به این معنی باشد:

«أشهد» جمله خبری تمام است، یعنی:

هرچه پس از این می‌گوییم، از روی علم و یقین می‌گوییم.

و بآء در «بالله» برای قسم است و پس از آن نیز جواب قسم؛ آنگاه مجموع قسم

و جواب، استیناف برای بیان «أشهد»، چنانچه در قرآن است:

«فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ»^۱

پس شهادت یکی از آنان، (در حکم) چهار شهادت به خداست که او از راستگویان است.

و نیز:

«نَشْهَادُكَ لِرَسُولِ اللَّهِ»^۲ و^۳

شهادت می‌دهیم که تو رسول خدا هستی.

* * *

^۱ - نور/۶۷.

^۲ - منافقون/۱.

^۳ - مرآة العقول ۶/۲۰۹.

[۳] رَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا، لَوْحاً أَخْضَرَ.

در دستان مبارکش، لوحی سبزرنگ را مشاهده کردم.

«لوح سبز»، گویی از عالم ملکوت برزخی بوده، و رنگ سبز آن، کنایه از این است که میان سفیدی نور عالم جبروت و سیاهی ظلمت، عالم شهادت قرار دارد. و اما متن نوشته آن سفید بوده، چرا که از عالم نوری محض نشأت گرفته است.^۱ این کلام را علامه مجلسی نیز به عنوان یک قول، نقل کرده است.^۲

* * *

[۴] لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ.

و پدرم آن را به عنوان مؤذگانی به من عطاء فرموده است.

در کافی و غایه المرام و بعضی از نسخ دیگر، «لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ» آمده است. لیکن مرحوم صدوق و علامه مجلسی در بحارالانوار: «لِيُسِّرَنِي بِذَلِكَ»، (مرا به آن خشنود ساخته) آورده‌اند. و علامه مجلسی در توضیح آن گوید:

این جمله، نشان می‌دهد که حضرت زهرا سلام‌الله علیها، پیش از نزول این لوح آسمانی، چون از خبر شهادت سیدالشهداء علیه السلام مطلع گردید، غمگین شده؛ -چنانچه در اخبار میلاد امام حسین علیه‌السلام بیان گردیده است.- و خدای تعالی این لوح نورانی را برای رفع اندوه از ساحت مقدس حضرت سیده‌النساء سلام‌الله علیها نازل فرمود.^۳

^۱ - وافی ۲۹۸/۲

^۲ - مرآة العقول ۲۰۹/۶.

^۳ - مرآة العقول ۲۰۹/۶.

[۵] هذا كِتَابٌ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجَابِهِ وَدَلِيلِهِ.

این مکتوبی است که از سوی بزرگ پروردگار دانا به پیامبرش محمد، آن کس که نور او، پیام رسان، و حجاب و راهگشایی به سوی او است.

«نَبِيِّهِ»: یا از آن جهت است که پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدای عزوجل خبر می‌دهد. (اگر نبی، از «نبو» مشتق باشد).^۱

«وَنُورِهِ»: انبیاء و ائمه علیهم السلام، انوار خدا هستند، زیرا نه تنها سبب ظهور علوم و معارف الهیه بر مردمند، بلکه عالم خلقت نیز به سبب ایشان لباس وجود پوشیده است.^۲

«وَسَفِيرِهِ»: سفیر، به معنی فرستاده‌ای است که کار گروهی یا بین دو گروه را به اصلاح آورد.

و به این معنی، سفیر خدا، یعنی کسی که کار میان خدا و مردم را به اصلاح می‌آورد.^۳

^۱ - شرح کافی مولی صالح مازندرانی ۳۶۲/۷.

^۲ - مرآة العقول ۲۰۹/۶.

^۳ - مرآة العقول ۲۰۹/۶، شرح مولی صالح مازندرانی ۳۶۲/۷.

«وَحِجَابِهِ»: حجاب، بر حضرتش، از آن رو اطلاق شده است، که: او واسطهٔ بین خلق و خدا است. یا اینکه رویی به سوی خالق دارد و رویی به سوی مخلوق. یا اینکه وسیله‌ای است که برای عرض حاجت به خدای تعالی باید به او روی آورد. و توسل به حضرتش، توسل به خدای تعالی است. چنانچه مأمورانِ سلاطین ظاهری را «حجاب» نامند.^۱

«وَدَلِيلِهِ»: دلیل، یعنی، آن راهنما که به امور پنهان مخفی دلالت کند.^۲

و یا:

دلیل خدا، یعنی: کسی که خلق را به طریق حق دلالت نماید.^۳

* * *

[۶] عَظْمٌ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي.

ای محمد! نشانه‌هایم را گرامی دار.

مراد از اسماء، شاید اسماء باری تعالی باشد، که آفریدگان، خدا را به آن نامها بخوانند و او را بشناسند.

و شاید مراد، پیامبر و حضرت زهرا و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام باشد.^۴

^۱ - مرآة العقول ۲۰۹/۶، شرح مولی صالح مازندرانی ۳۶۲/۷.

^۲ - علامه مجلسی - همان مدرک.

^۳ - مولی صالح مازندرانی - همان مدرک.

^۴ - مجلسی، مازندرانی - همان مدارک.

اگر معنی دوم مورد نظر باشد، در این صورت می‌یابیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به بزرگداشت دخت گرامی و جانشینان معصوم خود، مأمور بوده است. و به این معنی، حکمت اقوال و افعال دیگر پیامبر، برای ما روشن تر می‌شود، که همه به امر الهی بوده است. مانند:

امر کردن مردم، به سلام کردن بر علی علیه السلام به عنوان «امیرالمؤمنین»، اکرام فاطمه زهرا سلام الله علیها و بیانات فراوان و اظهار محبت‌های گوناگون در حق حسنین علیهما السلام.

پیامبری که بنده خداست، امر خدا را در تعظیم اسماء او که اهل بیت علیهم السلام باشند، به جا می‌آورد.

از همین جا، همچنین، وجه حکمت در بعضی بیانات نبوی، در مورد مقامات و فضائل خود ایشان نیز روشن می‌گردد. چرا که رسول امین صلی الله علیه و آله، مأمور است که اسم الله الأعظم - یعنی نفس نفیس خود - را بزرگ بدارد و تعظیم کند. این وجه، در مورد فقرات بعدی حدیث (نعماء و آلاء خدا) نیز می‌تواند جریان یابد.

و به همین معنی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور است نعمت نبوت خود و ولایت اهل بین را شکر گزارد؛ و آن را از مردم پنهان ندارد. و در سراسر عمر، این امر الهی را به جا آورد.

* * *

[۷] وَ اشْكُرْ نِعْمَاتِي وَ لَا تُجْحَدْ آيَاتِي.

نعمتهایم را سپاس‌گزار و الطاف مرا انکار مکن.

«نعماء» مفرد است و به معنی نعمت بزرگ، که نبوت و لوازم و پیوسته‌های آن

باشد. و «آلاء» سایر نعمتها و اوصیاء علیهم السلامند.^(۱)

مرحوم میر سید جعفر خوانساری (متوفی ۱۱۵۷) مشهور به میر کبیر - از شاگردان

علامه مجلسی - ذیل این جمله چنین آورده است:

بدان که، بعضی از لغوین تخصیص داده‌اند آلاء را به نعم ظاهره، و

نعماء را به نعم باطنه؛ همچنان که در این مقام تفسیر شد.

پس اگر این اختصاص به حسب لغت یا به اعتبار عرف شایع بوده

باشد، فهو المراد. و آلاً تخصیص هر یک از آن دو معنی، به هر یک از

این دو لفظ، به جهت مناسب امر به شکر به نعم ظاهره، و نهی از

جحود به نعم باطنه نیز مناسب است. و بر تقدیر ترادف حمل هر یک

از آنها بر جمیع نعم ظاهره و باطنه نیز ممکن است. و در این صورت،

تغییر عبارت، به جهت تفنّن و عدم لزوم تکرار لفظی خواهد بود -

والله تعالی یعلم.^۲

* * *

^۱ - بحارالانوار ۱۹۸/۳۶.

^۲ - مناهج المعارف ۲۴۸.

[۸] مُدِيلُ الْمَظْلُومِينَ.

به دولت رساننده ستمدیدگان است.

مراد از مظلومان، ائمه اطهار علیهم السلام و شیعیان ایشان هستند که خدای سبحان در آخر الزمان، آنان را نصرت بخشید و دولت و غلبه می‌دهد.^۱

* * *

[۹] دَيَانُ الدِّينِ

پاداش دهنده روز جزاست.

در قاموس گوید:

«دیان» به معنی قهار، قاضی، حاکم، و حسابگر است. و نیز به معنی مجازات کننده‌ای که هیچ عملی را ضایع نمی‌کند، بلکه به خیر و شرّ جزا می‌دهد.^۲

* * *

^۱ - مرآة العقول ۶/۲۱۰.

^۲ - مرآة العقول ۶/۲۱۰ - مناهج المعارف ۲۵۴.

[۱۰] فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي، أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي، عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أَعَذَّبُ
بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ.

هر که جز به فضل من امید، و جز از عدل من هراسی داشته باشد، آن
چنان او را عذاب نمایم که احدی از عالمیان را چنین عذابی نکرده
باشم.

شاید از این جمله، بتوان فهمید که هر چه بندگان از خدایشان امید دارند، جزای
اعمالشان نیست، به گونه‌ای که اعطای آن بر حق واجب باشد. بلکه، همه از فضل
اوست. و اعمال خیر بندگان، -هر چه باشد- عشری از اعشار نعمتهای قبلی الهی را
پاسخگو نیست. چه رسد به خود کار خیر، که خود نعمتی است و شکری می‌طلبد.
و عمل خیری می‌خواهد که شکر آن باشد.

البته خدای سبحان، اعطای ثواب ره به مقتضای وعده خود، بر نفس مقدس
خویش لازم ساخته، که اصل این وعده نیز از فضل الهی است.

بعضی این جمله را چنین معنی کرده‌اند:

«رَجَا فَضْلَ غَيْرِي» (هر کس به فضل غیر من امید بست).

که معانی جملات بعدی مطابق آن روشن می‌شود.

أَمَّا جَمَلَةُ بَعْدِي: «أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي». کلامی را که گفتیم تأیید می‌کند. چرا که
عقوبت‌های الهی که بندگان صالح از آن می‌ترسند، همه از عدل خدا است. و هر
کس آن را ظلم بداند، کفر ورزیده است.^۱

^۱ - بحارالانوار ۳۶/۱۹۸-۱۹۹.

[۱۱] فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ، وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ.

پس تنها مرا عبادت کن، و به من توکل نما.

به تعبیر اهل نحو، تقدیم برای حصر است. یعنی:

تنها مرا عبادت کن، چنانچه فقرات قبل – در مورد فضل و عدل- نیز گویا است.

این حصر، از ظاهر جمله بعدی: «عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ» نیز بر می آید.

یعنی: تنها بر من توکل کن.

* * *

[۱۲] فَأَكْمَلْتُ أَيَّامَهُ.

دوران او را به پایان بردم.

مرحوم علامه مجلسی فعل «اکملت» را به صیغه مجهول معنا فرموده است.^۱

* * *

^۱ - رجوع کنید به: مرآة العقول ۶/۲۱۱.

[۱۳] اَكْرَمْتُكَ بِشَبَلِيكَ، وَ سَبَطِيكَ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ.

و تو راه به دو شیر زاده و دو نوه برگزیده‌ات حسن و حسین گرامی
داشتم.

«شبل» در لغت، به معنای بچه شیر است، در هنگامی که شیر به صید خود دست
یافته و در اوج هیبت و قدرت است. در قاموس گوید:
الشُّبْلُ بِالْكَسْرِ، وَ لَدَّ الْأَسَدِ إِذَا أُدْرِكَ الصَّيْدَ.
فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام به «شبل» تشبیه شده‌اند، برای بیان شجاعت پدر
و فرزندان.

یعنی: خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

فرزندان شیر تو، علی علیه السلام

همچنین در معنی «سبط» در قاموس گوید:

سَبَطٌ، به معنی فرزند است. و حسین علیه السلام، سبطی است از
اسباط، یعنی امتی از امتها.

و در نهایت بگوید:

حسین علیه السلام، سبطی است از اسباط، یعنی امتی از امتها در
خیر.

و در حدیث دیگر دارد:

امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو سبط رسول خدا هستند.
یعنی: دو طایفه و دو قطعه از وجود مقدس حضرتش.
و گفته‌اند: اسباط، فرزندان برگزیده هستند.^۱

* * *

[۱۴] وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنًا وَ حَبِيبًا.

و حسین را گنجینه‌دارِ وحی خود قرار دادم.

یعنی او را بر تمامی آنچه بر همه پیامبران وحی فرستاده بودم، نگاهبان قرار دادم.
چرا که لازمه خزانهداری، حفظ امانت‌ها است.^۲

همین جمله کوتاه «خَازِنًا وَ حَبِيبًا» را می‌توان خلاصه‌ای از زیارت وارث

^۱ - مرآة العقول ۲۱۱/۶.

^۲ - مرآة العقول ۲۱۱/۶، شرح مولی صالح مازندرانی ۳۶۳/۷.

دانست، که این زیارت، خود اقیانوس موج حقایق الهیه است. امام بزرگواری که خازن وحی پیامبران پیشین است، طبعاً وارث آنها هم هست. این است خطاب به حضرتش می‌گوییم:

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ اَدَمَ صِفْوَةَ اللهِ.

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِیِّ اللهِ.

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ اِبْرَاهِیْمَ خَلِیْلِ اللهِ

تا آخر زیارت وارث.

چنانچه می‌بینیم اکثر زیارات مأثوره سیدالشهداء علیه‌السلام، به ویژه زیارت ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، با سلام دادن به انبیای عظام الهی علیهم‌السلام و خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله آغاز می‌شود. و سپس به سلام بر سیدالشهداء علیه‌السلام می‌رسد.

* * *

[۱۵] فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتُشْهِدَ وَ أَرْفَعُ الشُّهُدَاءِ دَرَجَةً.

او برترین شهیدان و والاترین ایشان است.

«فاء»، در اینجا برای بیان و تعلیل است. یعنی:

برتری امام حسین علیه‌السلام بر شهیدان، به دلیل این است که او خازنِ وحیِ تمام پیامبران گذشته است.

طبعاً عظمت فاجعه قتل، به عظمت مقام مقتول بستگی دارد. و کشتن شهیدی که برترین شهیدان است، بالاترین مصیبت در آسمان و زمین می‌شود. و بیان امام مجتبی علیه‌السلام که لسان وحی است و خالی از غلو و مبالغه، مصداق می‌یابد که فرمود:

لا یومَ کَیومِکَ یا اَباعَبدِالله.

* * *

[۱۶] جَعَلْتُ کَلِمَةَ التَّامَّةِ مَعَهُ، وَ حُجَّةَ الْبَالِغَةِ عِنْدَهُ.

کلمه تامه خود را به همراه او، و حجت بالغه را نزد او قرار دادم.

«کلمه تامه»؛ یا اسماء عظام خداست؛ یا علم قرآن؛ یا اعم از آن، که دیگر علوم و معارف الهی را در برگیرد. یا حجت‌های الهیه که در صلب حضرتش وجود دارند، چنانکه «کلمه» در این آیات شریفه ائمه علیهم‌السلام تفسیر شده است:

« وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ »^۱

و چون ابراهیم را، خدایش به کلماتی آزمود، و ابراهیم آن کلمات را به پایان برد.

« وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا، لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ »^۲

و تمام شد کلمه خدای تو، از روی صدق و عدل، کلمات او را تبدیل کننده‌ای نیست.

یا مراد از «کلمه»، امامت و شرایط آن است.^۳

«و حجت بالغه»، یعنی کامله؛ برهانهایی هستند که خدا و رسولش بر امامت علی و اولاد مطهرش علیهم‌السلام اقامه کرد. یا معجزاتی که به آنها بخشیده، یا شریعت حقه که آنان مروج آن هستند یا ایمانی که مورد قبول باشد.^۴

* * *

^۱ - البقره / ۱۲۴.

^۲ - الانعام / ۱۱۵.

^۳ - بحارالانوار ۱۹۹/۳۶، مرآةالعقول ۲۱۲/۶.

^۴ - بحارالانوار ۱۹۹/۳۶.

[۱۷] بَعْتَرْتَهُ أُثِيبٌ وَ أَعَاقِبٌ.

[مردم را] بر اساس تبار [پاک] او پاداش و کیفر می‌دهم.

یعنی به ولایت ایشان، زیرا که رکن اعظم ایمان و شرط قبول دیگر اعمال است. و با ترک ولایتشان، ایمان، ناقص می‌شود. و اعمال، باطل و خطا خواهد بود.^۱

* * *

[۱۸] أَوْلَاهُمْ عَلِيُّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ.

اولین از این [رشته] علی سرور عابدان و زیور اولیاء گذشته من است.

علّامه مجلسی در بیان این جمله گوید:

زَيْنُ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ، أَي: السَّابِقِينَ، تَخْصِيصاً لِلْفَرْدِ الْأَخْفَى بِالذِّكْرِ،

فَأَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) زَيْنٌ مِّنْ مَّضَى وَ مَنْ غَبَرَ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ.

توضیح اینکه: با بروز این صفت از امام سجاد علیه السلام، حضرتش از دیگر ائمه علیهم السلام متمایز می‌شود. و این جمله به معنی نفی صفت «زینت اولیاء بودن» از ائمه دیگر علیهم السلام نیست.^۲

^۱ - بحار الانوار ۱۹۹/۳۶.

^۲ - مرآة العقول ۲۱۲/۶.

[۱۹] وَ ابْنُهُ شَيْبَةُ جَدُّهُ الْمَحْمُودِ، مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ عِلْمِي، وَ الْمَعْدِنُ لِجِحْمَتِي.

سپس فرزندش که بسیار شبیه نیای و الایش پیامبر محمود است. او شکافنده علم منف و کانون و گنجینه حکمت من است.

ظهور و بروز این خصلت در امام باقر علیه السلام تا آنجاست که دشمنان نیز بدان اقرار و اعتراف آورده‌اند.

علی بن ابراهیم قمی، به اسناد خود از «شهر بن حوشب» روایت می‌کند که گفت: حجاج بن یوسف ثقفی به من گفت: در فهم یک آیه از کتاب خدا در مانده‌ام. گفتم: ای امی! آن کدام آیت است؟ گفت: آیه شریفه:

«وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ»^۱

و هیچ یک از اهل کتاب نیست، مگر اینکه حتماً قبل از مردن به او ایمان می‌آورد.

من امر می‌کنم که گردن یهودی و نصرانی را بزنند، سپس به گوشه چشم می‌نگرم و می‌بینم که زبانش به حمد الهی گویا است.

گفتم: اصلح الله الامیر، تاویل آیه چنین نیست. گفت: پس چگونه است؟

گفتم: قبل از روز قیامت، حضرت عیسی علیه السلام (از آسمان) به دنیا فرو

^۱ - نساء / ۱۵۹.

می‌آید، آنگاه هیچ یک از اهل ادیان یهود و نصاری نمی‌ماند، مگر اینکه قبل از درگذشت او، به وی ایمان آورده، و عیسی علیه‌السلام، خود، پشت سر حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه نماز می‌گزارد.

حجاج گفت: وای بر تو! این را از کجا آورده‌ای؟ و چگونه به دستت رسیده است؟

گفتم: محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به من فرمود.

حجاج گفت: به خدا قسم! کلام را از سرچشمه صاف و گوارا برگرفته‌ای.^۱

سلیمان قندوزی حنفی در کتاب ینابیع‌الموده، همین روایت را به محمد بن مسلم نسبت داده است. لکن به گفته مؤلفان «معجم احادیث الامام المهدی علیه‌السلام»، ظاهراً با روایت دیگری خلط شده است.^۲

فضل بن روزهان (متکلم اهل سنت در قرن نهم) نیز در صلوات خود بر چهارده معصوم علیهم‌السلام عباراتی آورده و شرح نموده است. از جمله:

^۱ - بنگرید به: تفسیر قمی ۱/۱۵۸، و به نقل از آن در: مجمع البیان ۲/۱۳۷، تفسیر صافی ۱/۵۱۹، منهج الصادقین ۳/۱۴۸، تفسیر برهان ۱/۲۶۶، بحار الانوار ۱۴/۳۴۹، و نورالتقلین ۱/۵۷۱.

- بنگرید به: ینابیع‌الموده ۲۲/۴۷۱، معجم احادیث الامام المهدی علیه‌السلام ۵/۸۴ و ۸۱، مشابه این سخن از حجاج ثقفی نقل شده است پس از شنیدن چهار سخن از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در باب اختیار انسان در اعمالش و نفی جبر، که حسن بصری و دیگران برایش نوشتند.

^۲ برای تفصیل آن، بنگرید: بحار الانوار ۵/۵۸-۵۹ حدیث ۱۰۸ نقل از طرائف سید بن طاووس.

جامعُ ألواحِ العُلومِ، بِإِلْتِكْسَابِ الدَّفَاتِيرِ.

آن حضرت، جمع کننده لوحهای علوم است، بی آنکه متحمل زحمت کسب علم شود از دفترها. یعنی: الواح علوم را حق تعالی بدان حضرت عنایت فرموده بود، بی آنکه آن حضرت را حاجت بدان باشد از دفترها کسب علم کند، همچو سایر علماء و این اشارت است به کمال علم آن حضرت.

آنگاه حدیثی از صحیح مسلم به روایت حضرت باقر علیه السلام آورده و گوید: علمای حدیث و ائمه فقه، بسیار فواید علوم از آن حدیث مبارک استنباط فرموده‌اند. و روایات و حکم و فواید و کلمات رائقه آن حضرت بسیار است.

- مُحْيِي مَعَارِفِ النَّبِيِّ الْفَاجِرِ:

آن حضرت، زنده گرداننده معرفتها و علوم پیغمبر صاحب فخر و شرف است. و این اشارات است بدان که دقایق علوم و حقایق معارف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در دوران امامت آن حضرت تازه شد، و مردم از آن فواید یافتند. چنانکه گفته‌اند:

از ائمه تابعین، هیچ کس را آن مقدار روایت و درایت نیست که آن حضرت را.^۱

مرحوم میر سید جعفر خوانساری (متوفی ۱۱۵۷) در کتاب «مناهج المعارف»

^۱ - وسیلة الخادم الی المخدوم، چاپ کتابخانه مرحوم آیه الله مرعشی قدس سره ۱۳۶۷-۱۳۷۷.

در مورد علم ائمه اطهار علیهم السلام می نویسد:

«دیگر از جمله طرق و راههای اثبات امامت شخصی، افضلیت و اعلمیت اوست بر سایر اهل زمان خود. با ادعای امامت. یعنی: هرگاه شخصی دعوی امامت کند و معلوم شود که او از همه اهل زمان خود افضل است.

یعنی: قرب و منزلت او در درگاه الهی از ایشان بیشتر است، و أعلم است. یعنی: داناتر است به جمیع آنچه رعیت او در فضل و علم با او برابری نمی توانند کرد. خصوصاً کسانی که در مقابل او دعوی امامت می کنند.

پس معلوم می شود که او امام است، و در این دعوی صادق و راستگو است، و شکی و شبهه‌ای نیست در آنکه هر یک از امامان ما علیهم السلام دعوی امامت فرموده‌اند.

و همچنین شکی نیست در آنکه هر یک از ایشان علیهم السلام افضل بوده‌اند از جمیع اهل عصر خود. خصوصاً خلفایی که در برابر ایشان دعوی خلافت و امامت می کرده‌اند و در علم و صلاح، و ورع و زهد، و فضائل و مناقب هیچ‌کس با ایشان برابری نداشته و به مرتبه ایشان نبوده است. و دوست و دشمن، و مخالف و مؤلف همگی بر این معنی اتفاق داشته و دارند.

و همیشه در مسائل مشکله، و وقایع متنوعه، و دقایق غامضه، همه فقهاء و علماء، از همه طوائف به ایشان را متبّع و حجّت می دانسته‌اند. و مرجع کافه آنان بوده‌اند از خاص و عام، امر

و سائس، و مطاع و سوقه، و رعیت و اتباع. و خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس ایشان را مستحق خلافت می‌دانسته‌اند. و همیشه از ایشان در اندیشه بوده‌اند. و پیوسته تدبیرها و حیل‌ها از برای اطفاء نورایشان می‌ساخته‌اند. و حق تعالی آن را ظاهر تر می‌گردانیده، و خلایق را از تردّد و آمد و شد به نزد ایشان زجرها و منعه‌های بلیغ می‌کرده‌اند، و رغبت مردم روز به روز و ساعت به ساعت افزونتر می‌شده است. و هرگز هیچ امری بر ایشان دشوار نبوده، و در هیچ قضیه و واقعه‌ای اشتباه و سرگردانی از برای ایشان روی نمی‌داده [است]. و همیشه نور ایشان ساطع، و برهان ایشان قاطع، و فضل ایشان لایح بوده، و کسی انکار افضلیت، و مراتب عالیّه ایشان نمی‌توانست نمود.

و هر کمالی و فضلی در جنب مرتبه ایشان به منزله معدوم بود، و جمیع این مراتب در کتب سیر و تواریخ، و آثار احادیث عامّه و خاصّه مثبت و مذکور، و متواتر و مشهور است.^۱

ایشان، همچنین در بیان معجزات ائمه اطهار علیهم‌السلام به معجزات علمی آن بزرگواران اشاره کرده و می‌نویسد:

«بلکه اکثر اطوار و افعال، و غالب صفات و احوال ایشان، معجزات باهرات، و آیات ظاهرات بوده است. زیرا که ایشان نیز، مانند جدّ بزرگوار خود صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌وسلم اجمعین هرگز نزد عالمی تردّد نمی‌کرده‌اند. و از کسی تعلّم نمی‌فرموده‌اند. و مع هذا همه آفاق و آثار ایشان مملو گردیده [است]. و تمامت علماء و دانایان عالم در کسب علوم به ایشان

^۱ - مناہج‌المعارف / ۲۵۴-۲۵۵.

محتاج بوده‌اند. و هرگز ایشان در هیچ باب به هیچ یک از دانشمندان و علماء
 محتاج نبوده‌اند. و همگی در همه اعصار استفاده علوم و معارف را از ایشان و از
 اصحاب ایشان و از احادیث و اخبار ایشان میکرده و میکنند .
 و هیچ دانشمندی از دانشمندان ملل سابقه مانند یهود و نصاری و صائبان و سایر
 فرق کفر، با وجود تحریک خلفاء طاقت مقاومت با ایشان [را] نداشته، و همگی
 اقرار به فضل ایشان می کرده، و اکثری ایمان به ایشان می آوردند.
 و هیچ احدی از علماء فرق اسلام با وجود معاضدت و تقویت جباران جرأت
 مکالمه با ایشان نمیکردند و از وفور علم ایشان، در اندیشه و در حیرت بوده‌اند و
 طفولیت و کم سنی و کهولت و پیری ایشان در این معنا اصلاً تفاوتی نداشته است. و
 مکرر در سن طفولیت، به فرموده پدران بزرگوار خود، یا به داعی دیگر، جواب از
 مسائل غامضانه سائلان و اخبار از خبر های غیب میفرموده اند.^۱
 برای تکمیل این بخش به بیانی از امام صادق صلوات الله علیه توجه می کنیم که
 در ضمن پاسخ به سوالات عبدالله بن بکیر از جانی در حدیثی طولانی - که شیخ
 جلیل مقدم، ابن قولویه در کتاب معتبر و نفیس «کامل الزیارات» روایت

^۱ - منهاج المعارف ۲۵۶- ۲۵۷ .

کرده_ گوشه‌ای از ابعاد علم ائمه علیهم السلام و مظلومیت این بزرگواران در میان امت را بیان می‌دارد. این حدیث نشان می‌دهد که چگونه و چرا این خلفای غاصب، با وجود اذعان به برتری علمی اهل بیت علیهم السلام (که بارزترین جلوه در میان فضائل بی‌شمار ایشان بود) هیچگاه تن به قبول ولایت ایشان نداده، بلکه با دشمنی ایشان، نهایت تلاش خود را به کار بردند.

عبدالله بن بکیر می‌پرسد:

جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَهَلْ يَرَى الْإِمَامُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ؟

فدایت شوم، آیا امام، تمام آنچه بین مشرق و مغرب است، میبیند؟

امام صادق صلوات الله علیه فرمود:

يَابْنَ بُكَيْرٍ، فَكَيْفَ يَكُونُ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى مَا بَيْنَ فِطْرَيْهَا، وَهُوَ لَا يَرَاهُمْ وَ

لَا يَحْكُمُ فِيهِمْ؟

وَ كَيْفَ يَكُونُ حُجَّةً عَلَى قَوْمٍ غُيِّبَ لَاهُمْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ؟

وَ كَيْفَ يَكُونُ مُؤَدِّياً عَنِ اللَّهِ وَ شَاهِداً عَلَى الْخَلْقِ هُوَ لَا يَرَاهُمْ؟

وَ كَيْفَ يَكُونُ حُجَّةً عَلَيْهِمْ، وَ هُوَ مَحْجُوبٌ عَنْهُمْ؟

وَ قَدْ جُعِلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهُ أَنْ يَقُومَ بِأَمْرِ رَبِّهِ فِيهِمْ؛ وَ اللَّهُ يَقُولُ:

(وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ)^۱

يَعْنِي بِهِ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ، وَ الْحُجَّةُ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ] يَقُومُ مَقَامَ النَّبِيِّ مِنْ بَعْدِهِ، وَ هُوَ الدَّلِيلُ عَلَى مَا تَشَاجَرَتْ فِيهِ الْأُمَّةُ، وَ الْأَخْذُ بِحُقُوقِ النَّاسِ، وَ الْقِيَامُ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَ الْمُنْصِيفُ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ. فَإِذَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ، مَنْ يُنْفِذُ قَوْلَهُ؟ وَ هُوَ يَقُولُ:

«سَتْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ»^۱

فَأَيُّ آيَةٍ فِي الْأَفَاقِ غَيْرَنَا أَرَاهَا اللَّهُ أَهْلَ الْأَفَاقِ؟ وَ قَالَ:

«مَا تُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا»^۲

فَأَيُّ آيَةٍ أَكْبَرُ مِنَّا؟

وَ اللَّهُ إِنَّ بَنِي هَانِيمٍ وَ قُرَيْشًا لَتَعْرِفُ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ، وَ لَكِنَّ الْحَسَدَ أَهْلَكَهُمْ كَمَا أَهْلَكَ إِبْلِيسَ، وَ إِنَّهُمْ لَيَأْتُونَنَا إِذَا اضْطَرُّوا وَ خَافُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْأَلُونَنَا، فَنُوضِحُ لَهُمْ، فَيَقُولُونَ: نَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَهْلُ الْعِلْمِ، ثُمَّ يَخْرُجُونَ فَيَقُولُونَ: مَا رَأَيْنَا أَضَلَّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَؤُلَاءِ وَ يَقْبَلُ مَقَالَتَهُمْ.

ای فرزند بکیرا! پس چگونه امام، حجّت خدا در سراسر دنیا باشد، در حالی که مخلوقات خدا را نبیند، و در میان آنان حکم نکنند؟ و چگونه حجّت باشد بر گروهی، اما از او غایب باشند، نه بر آنها قدرت داشته، و نه آنان در دسترس او باشند؟

^۱ - فصلت / ۵۳.

^۲ - زخرف / ۴۸.

و چگونه از جانب خدا ادای امانت الهی کند، و شاهد بر آفریدگان باشد، در حالی که آنان را نبیند؟

و چگونه بر گروهی حجّت باشد که آنان از او پنهان و پوشیده باشند؟
(نمی توان علم امام را اینگونه محدود دانست) در حالی که امام معصوم علیه السلام، در میان خدا و آفریدگانش قرار گرفته که برای امر خدایشان در میان ایشان قیام کند. خدای تعالی می فرماید:

«ای پیامبر) ما تو را نفرستادیم، مگر برای تمام مردمان.»

منظور، تمام کسانی است که در روی زمین هستند.
و حجّت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، پس از پیامبر، در جایگاه او ایستاده، و در موارد اختلاف امت، راهنمای آنان است. و برای گرفتن حقوق مردم و قیام به امر خدا و انصاف دادن بعضی نسبت به گروه دیگر، قائم مقام پیامبر است.
پس اگر امام معصوم علیه السلام در میان مردم نباشد، چه کسی کلام الهی را در میان مردم اجرا کند، که حق تعالی می فرماید:

«بزودی آیات خود را در آفاق و انفس به آنها نشان می دهیم؟»

پس چه آیه ای در آفاق است بجز ما، که خدا آن را به اهل آفاق نمایانده باشد؟
و خدای تعالی فرمود:

«هیچ آیه به آنها نشان ندهیم، مگر اینکه از آیه دیگر بزرگتر باشد.»

پس چه آیه ای بزرگتر از ما هست؟

به خدا سوگند، بنی هاشم ۱ و قریش نعمتهایی را که خدا به ما بخشیده، می شناسد. اما حسد آنان را به هلاکت رسانید، چنانچه ابلیس را هلاک کرد. ۲ و این

۱ - شاید مراد از آن، قبیله بنی هاشم (بجز ائمه معصومین علیهم السلام) باشد، و شاید کنایه از بنی عباس باشد، چنانچه در خبر دیگر، «بنی هاشم» به معنی «بنی عباس» به کار رفته است. (مراجعه شود به مقدمه خطبه جامع حضرت رضا علیه السلام در توحید: توحید صدوق، ص ۳۴ حدیث ۲. و شرح آن از علامه مجلسی، تصحیح: عبدالحسین طالعی، چاپ انتشارات میقات ۱۳۷۰).

۲ - محمد بن عبدالکریم شهرستانی (متوفی ۵۴۸) صاحب کتاب ملل و نحل، یکی از بزرگترین متکلمین عامه، در چندین موضع از تفسیر خود (مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار)، اقرار و اعتراف می کند که دشمنان اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله - در این دشمنی، پای خود را در جای پای ابلیس گذاردند. از جمله چند مورد زیر را یادآور می شویم:

اوّل - در صفحه "۱۲۱ - ب" می نویسد:

همانگونه که ابلیس در برابر خلیفه حق (حضرت آدم علیه السلام) خروج کرد، همین گونه خوارج در این امت، در برابر امام وقت خروج کردند... و همانگونه که ابلیس به امام حی قائم معتقد نشد، عامه نیز به امام غایب مورد انتظار در زمین عقیده نیافتند. (صفحه ۱۲۱ - ب، از چاپ عکسی بنیاد دائرة المعارف اسلامی).

دوم - ذیل آیه (بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أْحَاطَتْ بِهَا حَاطَتُهُ... (بقره / ۸۱) می

نویسد:

«امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه فرمود:

الْحَسَنَةُ كُلُّ الْحَسَنَةِ حُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَالسَّيِّئَةُ كُلُّ السَّيِّئَةِ بُعْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

مدعیان، هرگاه به اضطرار برسند

پس، بنابراین تأویل، کسب السيئه، بغض و دشمنی و مناصبت با اهل بیت است، و احاطه الخطیئه خروج از پیروی اهل البیت و همراهی با دشمنان آنها است.

از (امام) صادق رضی الله عنه روایت شده که فرمود:

إِعْرَفِ الْحَقَّ لَنَا وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ.

بعضی از کسانی که به اباحه تمایل داشتند، گمان بردند که مراد، این است که: وقتی حق را شناختی، در بند این مباش که چه عملی انجام دهی، خیر یا شر. این تفسیر ناروا به گوش امام صادق [علیه السلام] رسید، و گوینده این سخن را طرد و لعن کرد. اما معنی سخن حضرتش که فرمود: واعمل ما شئت، این است که: هر چه کار خیر خواستی، (با شناخت حق اهل بیت) انجام بده که مقبول خواهد شد.

و هرکس حق را برای اهل بیت نشناخت، و با این حال، آنقدر طاعت بجا آورد که چون زیرانداز پوسیده گردد، خدای، او را به روی در آتش اندازد. و این طاعتها، نفعی به حال او نبخشد.

این گونه اطاعتها، مانند اطاعتهای لعین اوّل (ابلیس) است که چون به سجده بر آدم علیه السلام رضا نداد، سجده نکردن او موجب حبط اعمال او شد، و تمام خطیئه ها او را احاطه کردند، پس آنان (که پیروی اهل بیت نمی کنند) اصحاب آتش هستند که در آن جاودانه اند....

توحیدی، توحید است که با نبوت همراه باشد. و نبوتی، نبوت است که با ولایت همراه گردد.» (ص ۱۹۰-ب و ۱۹۱-آ، از چاپ عکسی بنیاد دائرةالمعارف اسلامی).
سوم - پس از نقل احتجاجات بعضی از اصحاب با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نویسد:

«احتجاج بر رسول خدا، از دسیسه‌های شیطان است.» (ص ۴۲۳ ب - ۴۲۴ آ، چاپ عکسی).

چهارم - شیطان در برابر خلیفه‌الله استکبار ورزیدند. و عاقبت آن، لعن او شد. و هرکس تا قیامت از خلیفه بحق خدا اعراض کند، مانند لعین اول (ابلیس) مشمول لعنت است. (ص ۱۰۹-ب، چاپ عکسی).

محدث بزرگوار، شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی - قدس الله سره - در ضمن مقدمات کتاب شریف کمال‌الدین، مباحث مفید و مهمی در مورد نصب حضرت آدم علیه‌السلام به عنوان خلیفه الله، و اعراض ابلیس از قبول این امر الهی، آورده است. صدوق بیان می‌دارد که تمام کسانی که امامت، عصمت، نصب الهی، وحدت خلیفه الهی، غیبت امام غایب، ضرورت معرفت حضرت مهدی علیه‌السلام، و دیگر ضروریات امامت را به جان و دل نپذیرند، پیرو ابلیس هستند، گرچه در کسوت مسلمانی باشند.

و بر جان خود بترسند، نزد ما می‌آیند، از ما می‌ترسند، و ما بر ایشان
توضیح می‌دهیم. آنگاه می‌گویند:
«شهادت می‌دهیم که شما اهل علم هستید». سپس بیرون می‌روند و با
خود می‌گویند:
هیچ کس را نمی‌شناسیم که گمراه‌تر باشد از آنانی که پیروی خاندان
پیامبر کند و سخن آنان را بپذیرد.^۱

در توضیح این بیان جامع حضرت صادق علیه‌السلام می‌گوییم:

این گونه برخورد منافقانه، یادآور برخورد منافقانِ معاصر رسول خدا صلی‌الله‌علیه
و آله با آن حضرت است که خدای تعالی از آن خبر می‌دهد:

برای پرهیز از اطالة کلام، جویندگان این بیان نفیس را به کتاب کمال‌الدین ۲۰۴/۱ ارجاع می‌دهیم. و
از خدای تعالی می‌خواهیم که ما را از وساوس آشکار و پنهان - ابلیس ملعون در تمام حالات، محفوظ
دارد، به حق محمد و آله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين.

۱- کامل الزیارات، ابن قولویه قمی، تصحیح: علی‌اکبر غفاری، چاپ مکتبه الصدوق ۱۳۷۵،

ص ۳۴۳، باب ۱۰۸ (نوادر الزیارات)، حدیث ۲.

«إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»^۱

(ای رسول ما)، چون منافقان نزد تو آیند، گویند: ما گواهی می‌دهیم که تو رسول خدایی، و خدا می‌داند که تو رسول او هستی، و خدا گواهی می‌دهد که منافقان دروغگو هستند.

دشمنان اهل بیت نیز در بعضی موارد، به فضیلت اهل بیت اقرار کردند^۲، و در جاهای دیگر، به انکار آن پرداختند، تا در ایمان مؤمنان، خلل وارد کنند. همانگونه که خدای تعالی از عمل منافقانه بعضی از کافران در زمان حیات رسول خدا صلی‌الله علیه و آله خبر داد:

«وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَأَمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ ءَأَمِنُوا وَجِهَ النَّهَارِ وَءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ، وَءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ...»^۳

و گروهی از اهل کتاب گفتند: به آنچه بر مؤمنان نازل شده اول روز ایمان آورید، و آخر روز کافر شوید، شاید آن‌ها برگردند و ایمان نیاورید مگر به کسی که از دین شما تبعیت کند.

۱- منافقون/۱.

۲- مانند این که گفتند:

لولا علی، لهلك فلان. و مکرر گفتند.

۳- آل عمران/۷۲-۷۳.

اینان نیز، با اقرار ظاهری و زبانی و منافقانه به فضیلت اهل بیت علیهم السلام، کوشیدند تا برای خود در دل‌های مؤمنان جایی باز کنند، تا آنجا که برخی غافلان - از خواصّ و عوامّ- چند جمله زیبای ظاهر فریب از منصور و مأمون عباسی را - که در شرایط اضطرار و گرفتاری خود بیان کرده بودند- دلیل بر تشیع آنان گرفتند^۱، و از همین جا در مسموم شدن امام رضا علیه السلام به دست مأمون عباسی تردید روا داشتند.^۲

این اقرارهای زبانی که ریشه در دل نداشت، همچنین موجب شد تا افکار و عقاید این دشمنان، در میان کتاب‌های فرقه ناجیه نفوذ کند، و اباطیلی به کتاب‌های

۱- مرحوم آیه الله میرزا محمدتقی اصفهانی در کتاب مکیال المکارم، بحثی مبسوط آورده، در این زمینه که ما نسبت به ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین، دو وظیفه جداگانه داریم:
 اول- ولایت (به فتح واو) - به معنی محبت معصومین علیهم السلام.
 دوم - ولایت (به کسر واو) - به معنی قبول اطاعت و پیروی معصومین علیهم السلام.
 بیشتر محدثان اهل سنت، فقط محبت اهل بیت را دارند، بدون اینکه ولایت و سرپرستی ایشان را - که لازمه آن تبری از دشمنان است - بپذیرند.
 برای تفصیل بیشتر، بنگرید: ترجمه مکیال المکارم ۳۰۹/۱-۳۱۴ (تحت عنوان «ولایت آن حضرت علیه السلام»).

۲- برای بررسی و پاسخ این سخنان، مراجعه شود به کتاب: زندگی سیاسی هشتمین امام علیه السلام، تألیف سید جعفر مرتضی عاملی، ترجمه سید خلیل خلیلیان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۵۹، ص ۲۰۲-۲۱۶.

دانشمندان شیعه راه یابد، که به دلیل اختصار این نوشتار، مجالی برای تفصیل این بحث نیست.

جلوه‌ای دیگر از این گونه برخوردها، برخورد صوفیه با اهل بیت علیهم السلام، و ادعای انتساب به آن‌ها است که در بعضی از کتب اثبات امامت - از متقدمین و متأخرین - به عنوان یکی از دلایل اثبات علم ائمه علیهم السلام بیان شده است. در این زمینه، فقط به کلام دو تن از بزرگان شیعه، اشاره می‌شود.

اول - علامه مجلسی قدس سره پس از بیان کلمات عرفا و صوفیه در انتساب علم خود به امیرالمؤمنین علیه السلام - که از مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده - می‌نویسد:

«بدان که روش علمای ما رضی الله عنهم در اثبات فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، این بوده که به نقل کلمات رؤسای فرقه‌های مختلف در انتساب خود به حضرتش اکتفا کنند. و این کار، برای بیان شهرت علم آن حضرت انجام شده، که علم علوی نزد تمام فرقه‌ها مسلم بوده است، گرچه ادعای آن‌ها در این انتساب، مورد تأیید نباشد، بلکه در نظر محققان امامیه، بطلان آن روشن باشد. مانند اینکه اشعری و ابوحنیفه و امثال آن‌ها، خود را به اهل بیت علیهم السلام نسبت می‌دهند، در حالی که مخالفت این فرقه‌ها با خاندان پیامبر، از تباین ظلمت با نور، بدیهی‌تر است. کلماتی که فلاسفه در اثبات عقاید خود به امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نسبت داده‌اند، و ابن شهر آشوب از فلاسفه نقل کرده، از همین قبیل است. زیرا هدف ابن شهر آشوب، فقط اتمام حجت بر تمام فرقه‌ها بوده. که به کلمات خودشان با آن‌ها احتجاج کند، و گرنه کسی که اندک تتبع در کلمات اهل بیت صلوات الله علیهم داشته باشد، به روشنی می‌بیند که این‌گونه کلمات، با سخنان

اهل بیت علیهم السلام مشابهت ندارد....

شگفت اینجاست که بعضی از معاصران ما... در نفی و ردّ ضروریات دین، به امثال این عبارات استناد کنند. کار اینان، مانند کار کسی است که بخواهد به تار عنکبوت بیاویزد، و به اسباب آسمان‌ها بالا رود!

باید بدانند که آنچه با ضرورت دین مخالف باشد، گرچه با اساتید فراوان نقل شود [که غالباً چنین نیست]، باید طرح یا تأویل شود...^۱.

دوم- مرحوم شیخ محمدحسن مظفر، در کتاب دلائل الصدق، در توضیح علت استناد علامه حلی به کلمات صوفیه - که خود را (به پندار خود) منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانند- می‌گوید:

«باید دانست که معنی رجوع به آن حضرت، این است که او را اصل و اساس کار خود بدانند، نه اینکه در تمام موارد، با دستورات حضرتش موافقت کنند. همانگونه که تمام موحدان، به پیغمبران خود منسوب هستند، با اینکه وجه غالب در آن‌ها، ضلالت و تحریف دین است. مسلمانان نیز -با تمام گروه‌های خود- به دین پیامبر صلی الله علیه و آله منتسب هستند، در حالی که اکثر گروه‌های آنان گمراه اند، از جمله صوفیه، که در مسلمان بودن به پیامبر نسبت دارند، و در طریقت به امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب هستند. در حالی که این دو بزرگوار (پیامبر و وصی پیامبر صلی الله علیهما و آلهما) از عقاید و کردار و رفتار صوفیه بیزارند.

آنان خرقه خود را که شعارشان است، به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

۱- بنگرید به: بحارالانوار ۱۳۳/۴۰، و تعلیقه غوالی اللثالی ۱۳۱/۴، که کلام علامه مجلسی را عیناً نقل کرده

نسبت می‌دهند، به هر معنی از خرّقه که مورد نظرشان باشد.....

پس منظور علامه حلی از نقل این کلمات، احتجاج با مخالفان است در اقرار تمام طوایف به علم کامل علوی، که صوفیه نیز از جمله این طوایف است. نه اینکه خود علامه، این اقرار را قبول داشته باشد، و صوفیه را پیرو امیرالمؤمنین علیه السلام بداند.^۱

پس از بیان این مطالب، می‌گوییم:

این همه تلاش منافقانه دشمنان، نشان از این حقیقت دارد که فضائل اهل بیت علیهم السلام، به هیچ وجه قابل انکار نبوده، حتی برای دشمنانی که عمر خود را در راه دشمنی با این خاندان گذراندند. و اگر می‌توانستند این فضائل علمی را انکار کنند، به این گونه نفاق‌ها روی نمی‌آوردند، و صریحاً به انکار فضائل می‌پرداختند.^۲ اما آنان خود دانستند، که نه تنها گل، که خار نیز به نور خورشید زنده است، و بدون آن مجالی برای حیات نمی‌یابد.

۱- بنگرید به: دلایل الصدق ۵۲۷/۲ و ۵۲۸. علامه حلی، در کتاب «نهج الحق و کشف الصدق»، ص ۵۷ و ۵۸، ضمن مباحث نفی حلول و اتحاد، صراحتاً مخالفت صوفیه با دین الهی و عقل فطری را بیان کرده است.
 ۲- به عنوان نمونه، بنگرید به توجیهاات فضل بن روزبهان، نسبت به احادیث فضائل، که اکثر آنها را قبول کرده، ولی معنای آنها را مطابق افکار انحرافی خود توجیه می‌کند. شهید قاضی نورالله شوشتری و مرحوم شیخ محمد حسن مظفر، به تفصیل، به سخنان او پاسخ گفته‌اند. مراجعه شود به: مجلدات احقاق الحق، قاضی نورالله و دلایل الصدق مظفر.

«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ غُلُوبًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُفْسِدِينَ»^۱

و آن (حقایق) را انکار کردند، در حالی که جان‌هایشان در مورد آن به یقین رسید. (این انکار) از روی ظلم و برتری جویی (بود). این نکته مهم - که در کمال اختصار بیان شد - گره گشای بسیاری از مشکلات تاریخ اسلام است که امید داریم با عنایت حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله تعالی فرجه، جویندگان حقیقت را به کار آید، و بصیرت افزایش یابد.

[۲۰] سَيَهْلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرِ الرَّادِّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَى حَقِّ الْقَوْلِ مِنْ لَأَكْرَمَنَ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَ لَأَسْرَنَهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ.
آنان که در امر جانشینی جعفر، تردیدی به خود راه دهند، زود باشد که هلاک و نابود شوند. هرکس او را منکر شود، گویی مرا باور نداشته است. من این را بر خود فرض نهاده‌ام که جایگاه جعفر را بسیار گرامی داشته، او را از رهگذر یاران و دوستان و شیعیانش شادمان سازم.

«لَأَكْرَمَنَ مَثْوَى جَعْفَرٍ، مقام او را در دنیا، به ظهور علم و فضلش بر مردم بلند گردانم.»

«وَلَأَسْرُنَّهُ فِي أَشْيَاعِهِ، به کثرت و فراوانی شیعیان او، و علم و زهد و فضل و افر آنها، حضرتش را شادمان گردانم.»

یا اینکه مراد، مقام عالی حضرتش در قیامت باشد، به اینکه شیعیانش را شفاعت کند؛ و آن امام همام به مقبول افتادن این شفاعت نزد حق تعالی شادمان گردد. یا مراد، هر دو معنا باشد.^۱

مرحوم میر سید جعفر خوانساری ذیل این عبارت از حدیث می نویسد:

«یعنی: در جای نیکو او را خواهم نشانید. و این کنایه است از نهایت عزّت و

احترام؛ چه نشانیدن کسی در جای نیکو، دلیل عزّت است.^۲

[۲۱] أُتِيحَتْ بِهِ عِدَّةُ مُوسَى فِتْنَةً عَمِيَاءُ حِنْدِسٍ.

پس از او، موسی است که [در امر ولایت او] فتنه‌ای سخت و کور،

و آشوبی فراگیر، همه را در خود می گیرد.

میرداماد (ره) در کتاب «شرع‌التسمیة» عبارت از حدیث را به صورت «انتحت

بعده موسی... ضبط کرده، و در حاشیة آن نوشته است:

۱- مرآة العقول ۶/۲۱۲

۲- مناہج المعارف/۲۴۹.

«انتحيت بعد بموسى فتنه عمياء هندساً (نسخه بدل).
 من انتحاه اذ اقصدته و تعرض له و عرض له و أصابه بعارضة.
 و ما فى النسخة اصحّ و اقوم؛ أى: قصدت به عده بموسى فتنه عمياء
 هندساً شديده الظلمة و خيمه الضلالة فدفعتها و امطتها و اذبتها به. و
 اما «انتجب» أو «و انتجت» -بالجيم و الباء الموحدة- فمن تصحيفات
 المصحّفين و تحريفات المحرّفين.

و فى النهاية الأثيرية^١:

فى حديث حرام بن ملحان: «فامتحنى له عامرين الطفيل فقتله».

أى: عرض له و قصده،

يقال: نحى و انحى و انتحى. و منه الحديث:

فانتحاه ربيعه،

أى: اعتمده بالكلام و قصده. و منه حديث الخضر عليه السلام:

«و تنحى له»، أى: اعتمد خرق السفينة... و منه حديث الحسن:

«قد تنحى فى برنسه و قام الليل فى هندسه، أى: تعمد للعبادة و توجه

لها و صار فى ناحيتها...»^٢.

١- النهاية الأثيرية ٣٠/٥.

٢- شرعة التسمية/٨٥.

وصف فتنه به «عمیاء» به معنی «کور»، از باب تجوُّز است، زیرا اهل فتنه را کوری وصف کنند.

و «جندس»، به معنی «تاریک» است.

فتنه و آزمایش مردم به امام موسی علیه السلام، فتنه ای کور و تاریک بود، چرا که به دلیل شدت خوفی که از طاغوت زمان حضرتش بود، و امر امامت امام کاظم علیه السلام از ولایت پدران معصومش علیهم السلام پنهان تر و مخفی تر بود. چنانچه در سطور آینده از حدیث لوح، در وصف حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

يُدْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ ذُو الْقَرْنَيْنِ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي

در شهری دفن می شود که عبد صالح آن را بنا کرده، در جوار بدترین آفریدگان من.

«عبد صالح»، شاید کنایه از ذی القرنین باشد، که بنای شهر طوس را به ایشان

نسبت می دهند.

و «شر الخلق»، شاید کنایه از هارون عباسی باشد، که در آن شهر دفن شده است.^۱ باید به این بیان، بیافزاییم که فتنه زمان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، علاوه بر خوف از طاغوت زمان، علل دیگر نیز داشت؛ که به برخی از آن ها در کتاب نقش ائمه در احیاء دین جلد دهم اشاره شده است. مؤلف در ضمن بحثی به

۱- وافی مرحوم فیض کاشانی ۲۹۸/۲-۲۹۹.

این مطلب اشاره نموده، که با تلخیص و تحریر مجدد، در اینجا می‌آوریم. و طالبان تفصیل را به جلد دهم کتاب «نقش ائمه در احیای دین» ارجاع می‌دهیم.

اول - پیامبر، نامه‌های دوازده امام را در احادیث متعدد بیان فرمود. و این احادیث نزد خواص اصحاب، مانند جابر بن عبدالله انصاری محفوظ بود. و نیز در نوشته‌هایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اولین وصی خود امیرالمؤمنین علیه السلام تسلیم فرمود، نامه‌های امامان و پیشگویی احوالشان وجود داشت.

اما این تبلیغ، عمومی و همگانی نبوده، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مورد، به نحو خصوصی تبلیغ فرمود. چنانکه حتی از خود ائمه علیهم السلام دستور می‌رسید که:

«این حدیث را از نااهل نگاه دار.»

چنانچه در آخر حدیث لوح و موارد دیگر نیز به این مطلب تصریح شده است.

دوم - در ایام خلافت خلفای عباسی، افرادی از سادات حسنی، قیام کرده و مردم را به خود دعوت می‌کردند؛ و از مردم برای خود بیعت می‌گرفتند. این مطلب نیز، امامت امام به حق، امام موسی بن جعفر علیه السلام را بر عموم پنهان می‌داشت.

سوم - در اثر تبلیغ پیامبر صلی الله علیه و آله مردم، حضرت زهرا سلام الله علیها امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به درستی

می‌شناختند. واقعهٔ جانگداز کربلا، نیز بیش از هر عاملی به معرفی سیمای نورانی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام کمک کرد.

اقدام بعدی یزید پلید لعنة الله علیه این بود که خاندان پیامبر اکرم صلوات الله علیهم اجمعین را به عنوان خارجی به مردم معرفی کند. که این کید دشمن، به خودش بازگشت. و وسیله‌ای برای معرفی اهل بیت در تمامی بلاد اسلام به‌ویژه امام سجاد علیه‌السلام که امام زمان خود بود، فراهم شد.

در مورد امام باقر علیه‌السلام، تلاش‌های خالصانه و مخلصانهٔ صحابی بزرگوار و یار وفادار اهل بیت، جابر بن عبدالله انصاری رضوان الله علیه در معرفی حضرتش میان مردم اثری بسزا داشت.

چنانکه نقل کرده اند که جابر، به نشان رسمیت و عرض ادب عمامه بر سر می‌نهاد، و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌نشست. آنگاه در حالی که نزدیک به صد سال داشت، و تنها صحابی بازمانده از دوران حیات پیامبر بود، و مردم او را به عنوان یادگار پیامبر می‌شناختند؛ در حضور امام باقر علیه‌السلام که در آن زمان، پنج سال یا کمتر داشت، زانوی ادب به زمین می‌زد و ندا می‌کرد:

«یا باقر! یا باقر!»

جابر، با این کار خود، امام زمان خود را علاوه بر اهل مدینه به زایران حرم پیامبر که از شهرهای دور و نزدیک برای حج آمده بودند، معرفی می‌کرد.

مردم گفتند: جابر پیر شده و هذیان می‌گوید. اما جابر می‌گفت:

نه، به خدا قسم! هذیان نمی‌گوییم. لیکن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

شنیدم که می‌فرمود:

«إِنَّكَ سَتُدْرِكُ رَجُلًا مِثِّي اسْمُهُ اسْمِي، وَ شَمَائِلُهُ شَمَائِلِي، يَبْتَقِرُ الْعِلْمَ بَقْرًا»^۱

تو مردی از من را درک می‌کنی، که نامش نام من، و شمایل او شمایل من است، علم را می‌شکافد، و پرده از روی آن بر می‌دارد.^۱

عنایت به کلام نبوی «رَجُلٌ مِثِّي» برای اهل توجه بسیار مهم است.

جابر، نه تنها در مسجد نبوی، حتی که در کوچه های مدینه نیز خدمت حضرت باقرالعلوم علیه السلام عرض ادب می‌کرد، و بر دستان حضرتش بوسه می‌زد، که این عرض ادب صحابی صدساله، نسبت به کودکی پنج ساله، برای معرفی امام زمان خود به مردم بسیار مهم بود.^۲

اما پس از شهادت امام صادق علیه السلام و استقرار سلطه بنی عباس، معرفی حجّت خدا به دشواری صورت می‌گرفت.

از یاد نبریم که بنی عباس، به نام اولاد رسول شهرت داشتند، به عنوان خونخواهی آل محمد علیهم السلام به خلافت رسیدند. و نامهای زیبایی داشتند؛ (المنصور بالله، الرشید بالله، المأمون بالله، المتوکل بالله...)

به علاوه، در میان آنان، دانشمندانی درس خوانده بود، که از این امتیاز، بنی امیه کمتر برخوردار بودند. اینان -به ویژه منصور و مأمون- با حربه ترویج فرهنگ یونانی و ترجمه کتاب های آن دیار به جنگ فرهنگی با اهل بیت شتافتند و مردم را از رفتن به خانه خاندان پیامبر، مانع می‌شدند.

۱- کافی ۴۹۶/۱، بحارالانوار ۲۲۵/۴۶-۲۲۸.

۲- الفرق بین الفرق، اسفراینی مورخ اهل سنت، چاپ قاهره ص ۶۰ و تاریخ یعقوبی ۶۱/۲.

منصور دوانیقی به والی مدینه نوشته بود:

هرکس را که امام صادق علیه السلام وصی خود قرار داده، گردن بزن.
 امام صادق علیه السلام به علم الهی، می دانست چه خواهد شد لذا پنج نفر را به
 عنوان وصی خود معین فرموده بود:

منصور دوانیقی، والی مدینه، عبدالله فرزند خود، حمیده مادر امام موسی بن جعفر
 علیه السلام و فرزندشان امام کاظم علیه السلام؛ و با این تدبیر الهی، جان جانشین بر
 حق خود را حفظ فرمود.^۱

گرچه امام صادق علیه السلام همچون دیگر اوصیاء رسول الله صلی الله علیه و آله
 در زمان حیات خود، امام پس از خود را به خواص شیعه معرفی فرمود. ولی همین
 عوامل باعث شد تا پس از شهادت امام صادق علیه السلام، گروهی از بزرگان
 اصحاب همچون هشام بن حکم، مؤمن الطاق و ابوبصیر، در کوچه های مدینه
 جانشین ایشان را جستجو کنند. برخورد آنان با عبدالله فرزند امام صادق علیه السلام
 و سؤال و جواب هایی که رد و بدل شد. و در تاریخ ثبت شده است. که برای پرهیز
 از تطویل کلام، از نقل آن خودداری می شود. طالبان به کتاب منتهی الآمال مرحوم
 محدث قمی مراجعه کنند.

چهارم- وجود فرقه‌هایی که به شیعه منسوب بوده‌اند - که هنوز برخی از مورخان، چنین می‌پندارند- به این «فتنه کور» دامن می‌زد. مانند: زیدیه، که خود را پیرو زید بن علی بن‌الحسین علیهما السلام می‌دانستند. ناوسیه، که امام صادق علیه‌السلام را آخرین امام می‌دانستند. فطحیه، که خود را به عبدالله افطح فرزند امام صادق علیه‌السلام نسبت می‌دادند. اسماعیلیه، که ادعا می‌کردند اسماعیل فرزند دیگر امام صادق علیه‌السلام نمرده و امام برحق او است. در حالی که اسماعیل، در زمان حیات پدر بزرگوار خود درگذشت. و امام صادق علیه‌السلام برای دفع این شبهه مقدر، با تشیع مفصل، پیکر او را به بسیاری از مردم نشان داده، و درگذشت او را به همه اعلام فرموده بود. سر و صداهای پیروان این فرقه‌ها، خود عاملی بود تا مردم، امام زمان خود، حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام را نشناسند. اما با این‌همه، کید دشمنان به خودشان بازگشت.

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^۱

می‌خواهند که نور خدا را با دهانهای خود خاموش کنند، در حالی که خدا ابا دارد مگر اینکه نور خود را به اتمام برساند، کافران را خوش نیاید.

ائمه اطهار عليهم السلام، وصی خود را در زمان حیات خود تنها به خواص شیعیان می‌شناسانند. سپس به هنگام حاجت مردم به شناسایی امام عصرشان، تعالی سبب سازی می‌فرمود، تا آن بزرگوار، نزد دوست و دشمن معروف و مشهور گردد.

- زندانی شدن امام کاظم علیه‌السلام به دست هارون.

- ولایت‌عهدی تحمیلی امام رضا علیه‌السلام به دست مأمون.

- تشکیل مجالس مناظره با حضور حضرتش که مأمون با این کار، شکست

علمی امام رضا علیه‌السلام را - به خیال خود - اراده کرده بود.

- جلب امام جواد علیه‌السلام به بغداد و امام هادی و عسکری علیهما‌السلام به

سامرا، و تحت نظرگرفتن آنان.

و بالاخره تصمیم معتصم، به قتل حضرت مهدی علیه‌السلام که منجر به غیبت

حضرتش شد؛ همه و همه. گرچه امام زمان علیه‌السلام را از دسترس بعضی از

مردم - البته نه همه مردم - دور می‌ساخت. ولی حجّت خدا را به مردم می‌شناسانید.

چنانچه امروز، به فضل الهی، امامت ائمه دوازده گانه علیهم‌السلام، نزد دوست و

دشمن، روشن تر از خورشید، و حتی در مواردی از زمان حضور ائمه علیهم‌السلام

آشکارتر است.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ

[۲۲] لَانَ خَيْطًا فَرَضِي لَأ يَنْقَطِعُ، وَ حُجَّتِي لَأ تَخْفَى

از آنجا که راه طاعت من بریده نشود. و برهان رسای من مخفی نماند. «خیط»، رشته‌ای است که مروارید و جواهر گرانبها را در آن به نظم می‌کشند. در این حدیث، خداوند تعالی، پیوستگی حجّت‌ها و وجوب پیروی آن‌ها را در هر زمان، به «رشته جواهر» تشبیه فرموده که دُرّ و گوهرهای امامت را به نظم می‌آورد. چنانچه رشته امامت را، به «حبل» نیز تشبیه کرده‌اند:

«وَ اعْتَصِمُوا بِ حَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»^۱

وهمگی به رشته خدا چنگ زنید. همچنین می‌توان احتمال داد که مراد از «خیط الفرض»، شرایع و احکام باشد که قوام آن، به وجود امام و حجّت خدا در هر عصر و زمان است.^۲ مرحوم مولی صالح مازندرانی، از یک نسخه کمال‌الدین نقل می‌کند: «خیط وصیتی»، که این دلیل است بر پیوستگی امامت امام موسی کاظم به امامت پدر بزرگوارش علیهما السلام.^۳

* * *

۱- آل عمران/۱۰۳.

۲- مرآة العقول ۶/۲۱۴.

۳- شرح کافی مولی صالح مازندرانی ۷/۳۶۴.

[۲۳] أَنْ أَوْلِيَائِي يَسْتَقُونَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى.

دوستان و اولیای من، با جامی سرشار [از ولایت او] سیراب می شوند.

به تعبیر مولی صالح مازندرانی، این حدیث، به حسب منطوق، وعده است؛ و به حسب مفهوم، وعید.

«اولیاء»، یعنی ائمه علیهم السلام یا شیعیان آن‌ها.

همچنین در نسخه‌ای «لایشقون ابدا» نقل شده است؛ که مرحوم علامه مجلسی در مورد «لایشقون» گوید:

این فعل، یا از «شقاوت» یا از «شقاء»، به معنی رنج و تعب مشتق شده است. مرحوم شیخ صدوق نیز در کمال‌الدین این عبارت را بدینگونه آورده است:

«وَأَنْ أَوْلِيَائِي لَا يُسَبِّقُونَ أَبَدًا»^۱

[۲۴] مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي.

هرکس که یکی از اینان را منکر شود، گویی که نعمت مرا انکار کرده است.

«من جحد نعمتی»، زیرا هر یک از آنان، بزرگترین نعمت خدا در زمان خود هستند. پس هر که یکی از آنان را انکار کند، نعمت خدا را انکار کرده است.

۱- مرآة العقول ۶/۲۱۴، شرح کافی مولی صالح مازندرانی ۳۴۶/۷.

یا مراد از نعمت، نعمتِ خلافت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم - به اطلاق - باشد؛
 که هر کس یکی از اینان را انکار کند، منکر تمامی ائمه علیهم السلام شده است.^۱
 «این (جمله) اشاره است به آیه کریمه:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي.»

امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما
 تمام ساختم.

که در روز نصب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده [است]. زیرا که
 عظیم‌ترین نعمت‌ها بعد از فرستادن پیغمبر، نصب کردن امامان [به مقام امامت]
 است.

همچنانکه مکرر مذکور شد و این مضامین در احادیث شریفه بسیار نیز وارد شده
 است.^۲

* * *

۱- شرح کافی مولی صالح مازندرانی ۳۶۴/۷.

۲- مناہج المعارف/۲۵۰.

[۲۵] وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ.

و هرکس آیه‌ای از کتاب مرا تغییر دهد، بر من افتراء زده است.

مراد از «آیه»، ظاهراً آیات موجود در مصحف است.

و ممکن است که منظور از آن «امام» باشد، چنانکه در روایات دیگر آمده که

آیات در باطن قرآن، به ائمه علیهم‌السلام تأویل شده است.^۱

اگر مراد، همان معنای اوّل باشد؛ احتمالاً تغییر آیات، حفظ ظاهر کتاب و

تحریف معنای آن است و این همان تحریفی است که قرآن از نخستین روزهای

نزول، با آن مواجه بوده، و منجر به انکار امامت - یعنی اصل اساسی دین - به نام

تفسیر قرآن شده است.

چنانچه امام محمد باقر علیه‌السلام در نامه خود به سعدالخیر، به تفصیل در زمینه

کارهای خلاف در این امت، مطالب ارزشمندی نگاشته؛ و از جمله نوشته‌اند:

۱- شرح کافی مولی صالح مازندرانی ۳۶۴/۷.

وَ كَانَ مِنْ نَبْدِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَّفُوا حُدُودَهُ فَهَمُّ
 يَرُوءُهُ وَ لَا يَرَعُونَهُ؛ وَ الْجَهَّالُ يَعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرَّوَايَةِ وَ الْعُلَمَاءُ
 يَحْزَنُهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرَّعَايَةِ.

از جمله کارهای آن ها که قرآن را پشت سر نهادند، این بود که
 حروف کتاب را بر پا داشتند، و حدود آن را تحریف کردند.
 آنگاه لفظ قرآن را روایت کردند؛ ولی حدود آن را رعایت
 نکردند. جاهلان، از حفظ و روایت کتاب، خشنود و شگفت
 زده اند. اما عالمان راستین، از ترک شدن رعایت [حرمت] قرآن،
 اندوهگین اند.^۱

و اگر معنای دوم مورد نظر باشد، تغییر امام؛ و نامگذاری خلفای غاصب به نام
 امام، بسیار انجام شده است و به هر حال، از آنجا که تعیین و نصب امام، همچون
 نصب پیامبر فقط از جانب خدای تعالی انجام می شود، لذا هرگونه اعمال نظر
 شخصی در این مورد، افتراء بستن به خدای متعال است.

مرحوم می رسید جعفر خوانساری می نویسد:

«ممکن است -والله تعالی يعلم- که این اشاره باشد به آیاتی که دلالت بر امامت
 ذریت آن حضرت می کند. و بر آن که امام باید معصوم و اعلم و افضل بوده باشد،
 -و غیر آنها از صفات امام-. زیرا که هر که قائل به امامت غیر موصوفین به این
 صفات شود، پس تغییر داده خواهد بود آن آیات را، چنانکه ظاهر است.»^۲

* * *

۱- روضه کافی، حدیث ۱۶.

۲- مناہج المعارف/۲۵۰.

[۲۶] وَيَلُّ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاهِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى عَبْدِي وَ
 حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي فِي عَلِيٍّ وَ لِي وَ نَاصِرِي وَ مَنْ أَضْعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ
 النَّبُوَّةِ.

وای بر مفتریانِ انکارگری که پس از پایان دوران بنده و دوست
 برگزیده ام موسی، علی، دوست و یار مرا منکر می‌شوند. او کسی
 است که بارهای سنگین نبوت را بر دوش او نهاده‌ام.

مراد از «اعباء» در اینجا علومی است که بدان بر انبیاء علیهم السلام وحی
 می‌رسیده است.

یا صفات مشترکه بین انبیاء و اوصیاء علیهم السلام، از عصمت، شجاعت،
 سخاوت و امثال آن‌ها می‌باشد.^۱

مرحوم میر سیدجعفر خوانساری، این بارهای گران را، مبارزه با واقفیه و دیگر
 گروه‌های انحرافی آن روز -منکران امامت- می‌داند که احیای دین در آن روز،
 مانند نبوت و بعثت پیامبر، دشوار بود.^۲

* * *

۱- مرآة العقول ۶/۲۱۴.

۲- مناہج المعارف/۲۵۰.

[۲۷] يَفْتُلُهُ عَفْرِيَتٌ مُّسْتَكْبِرَةٌ يَدْخُلُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ

الصَّالِحُ «۳» - إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي.

او را پلیدی سرکش خواهد کشت. و در شهری که به دست بنده صالح بنا گردیده است. و در کنار بدترین مخلوقاتم [هارون] به خاک سپرده خواهد شد.

«عفریت»، کسی است که نافذ در امر، زیرک، خبیث، شریر و شیطان صفت باشد. و مراد از عفریت، در اینجا، مأمون است. لعنه الله علیه.

«عبد صالح»، یعنی: ذوالقرنین، که طوس از بناهای او است، چنانچه در روایت نعمانی تصریح شده است.

«شر خلقی»: و «بدترین مخلوق»، هارون است.^۱

[۲۸] حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأُورِثَنَّ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ.

من این را بر خود فرض نهاده ام که او را به وجود فرزندش محمد شادمان گردانم، همان کس که پس از او جانشین وی می باشد.

مرحوم میرسیدجعفر خوانساری در توضیح این عبارت می نویسد:

«این اشاره است به آنچه مشهور و مروی است که، مدتهای مدید فرزندی از برای حضرت امام رضا علیه السلام به هم نرسید؛ تا آنکه مردم همه گمان کردند که آن حضرت عقیم خواهد بود. و بعد از یأس مردم، حضرت امام محمدتقی علیه السلام به وجود آمد.»^۲

۱- مرآة العقول ۶/۲۱۵.

۲- مناہج المعارف/۲۵۱.

[۲۹] وَأَكْمِلُ ذَلِكَ بَابِنِهِ مُحَمَّدٍ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.

و این رشته را با فرزند وی (م ح م د)، به پایان می‌رسانم که او رحمت برای عالمیان است.

شیخ صدوق در کتب خود که حدیث لوح را نقل کرده، نام اصلی حضرت بقیه الله ارواحنا فداء را، بنابر نظر فقهی خود که عدم جواز تسمیه است، ذکر ننموده است. اما ثقة الاسلام کلینی، نام مبارک حضرتش را به همین صورت -تقطیع شده- آورده است. و چون مبنای ما، در این نوشتار، روایت مرحوم کلینی است، به همین صورت نقل گردید.

* * *

باید دانست که در باب ذکر نام امام زمان ارواحنا لتراب مقدمه الفداء سخنان مختلفی در مکتب بزرگان آمده است که نشانگر اختلاف در نظر ایشان بوده است. از جمله:

اول - میرلوحی درباره علت نگارش کتاب «شرعة التسمیه» می‌نویسد:

«وآن (شرعة التسمیه) کتابی است که در وقتی که این ضعیف، نزد آن دو نحریب عدم النظیر، یعنی شیخ بهاء الدین محمد عاملی و امیر محمد باقر داماد -علیهما الرحمه- به تلمذ و تعلم تردد داشت، در میان ایشان بر سر جواز تسمیه و حرمت آن در زمان غیبت، مناظره و مباحثه روی نمود. و آن گفتگو مدتی در میان بود؛

لهذا سيد مشارالیه (میرداماد) کتاب مذکور را تألیف فرمود. فرحمة الله علیهما.^۱
کتاب «شرعة التسمیه» اخیراً با تصحیح آقای رضا استادی به همت مهدیه اصفهان
چاپ گردیده است.

دوم - محدث جلیل شیخ حر عاملی صاحب وسائل الشیعه گوید:

قَدْ رُوِيَ جَوَازُ تَسْمِيَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلًا وَفِعْلًا وَتَقْرِيرًا، وَ الْأَمْرُ بِهَا
عُمُومًا وَ خُصُوصًا فِي أَحَادِيثٍ مُتَوَاتِرَةٍ جَمَعْنَاهَا فِي رِسَالَةٍ مُفْرَدَةٍ، فَلَا
بُدَّ مِنْ حَمَلِ هَذَا عَلَى حَالِ الْخَوْفِ وَ التَّقِيَّةِ.

از روایاتی نیز استفاده می شود که بردن نام آن بزرگوار جایز است.
که در این روایات، یا صریحاً تجویز شده، یا خود امام علیه السلام
نام برده، یا دیگری نام برده و امام علیه السلام منع نفرموده است. و
در احادیث متواتری به طور خصوص یا عموم به نام بردن امر شده
که ما آن روایات را در رساله ای جداگانه جمع کرده ایم.^۲

بنابراین باید این روایت (و امثال آن) را در حالت خوف از دشمن،
و تقیه حمل نمود.^۳

۱- گزیده کفایة المهتدی / ۴۴.

۲- نام این رساله «کشف التعمیه فی حکم التسمیه است» الذریعة ۲۳/۱۸.

۳- اثبات الهداة ۶ / ۴۰۵ - دارالکتب الاسلامیه، تهران.

و همچنین مرحوم شیخ حر عاملی حدیث دیگری از جابرن یزید جعفری از امام باقر علیه السلام روایت کرده که می‌فرماید:

سَأَلَ عُمَرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ الْمَهْدِيِّ.

فَقَالَ: يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَهْدِيِّ مِنْ وُلْدِكَ، مَا اسْمُهُ؟

قَالَ: أَمَّا اسْمُهُ فَلَا، إِنَّ حَبِيبِي وَخَلِيلِي عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُحَدِّثَ بِاسْمِهِ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَهُوَ مِمَّا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ فِي عِلْمِهِ.

عمر، راجع به حضرت مهدی علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد و گفت:

مرا از مهدی خبر ده که از فرزندان شما است. نامش چیست؟

فرمود: اما نامش را نمی‌برم، چرا که حبیبم پیغمبر صلی الله علیه و آله با من عهد فرمود که نامش را با کسی بیان ننمایم، تا خداوند او را برانگیزد. و این از علومی است که خداوند به پیغمبرش به ودیعت سپرده است.

شیخ حر عاملی (ره) ذیل این خبر گوید:

این حدیث، حمل بر تقیه می‌گردد. (یعنی: مختص به حال تقیه است). و تقیه هم در آن ظاهر است. و احتمال ترتب فساد، بر بیان نمودن نام آن جناب قوی بوده، وگرنه خود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حتی بر فراز منبر نیز نام حضرتش را بر زبان جاری نموده، - و همچنین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر ائمه علیهم السلام نیز چنین کرده‌اند، چنانکه هم اینجا و هم در قسمت نصوص بر ائمه

عليهم السلام نیز ذکر گردید.^۱

کتاب «کشف التعمیه فی حکم التسمیه» که محدث عاملی به آن ارجاع داده است، نسخه اصل آن به خط مؤلف، در کتابخانه مجلس به شماره ۴۲۵۲ موجود است و هم اکنون در دست تحقیق و انتشار می باشد.^۲

سوم - علامه مجلسی قدس سره، در بحارالانوار ۳۱/۵۱-۳۴، سیزده حدیث در مورد تسمیه روایت کرده، و ذیل یکی از احادیث که بیان داشته «لَا يَجِلُّ لَهُمْ تَسْمِيَّتُهُ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ»، می نویسد:

هذه التَّحْدِيدَاتُ مُصَرَّحَةٌ فِي نَفْيِ قَوْلٍ مَنْ خَصَّ ذَلِكَ بِزَمَانِ الْعَبِيَّةِ الصُّغْرَى...^۳

از این جمله بر می آید که ایشان، قائل به حرمت تسمیه در زمان غیبت صغری و کبری بوده است.

۱- همان مصدر/۴۴۳.

۲- در پایان فصل سوم این کتاب، محدث عاملی توضیحات مبسوط پیرامون مقطع نوشتن اسم حضرت بقیه الله ارواحنا فداء در نقل صدوق، داده است. در فصل دوازدهم نیز کلمات میرداماد در این مورد را نقل کرده و به آنها پاسخ گفته است.

۳- بحارالانوار ۳۲/۵۱.

چهارم - بعضی از صاحب نظران گفته‌اند:

ممکن است ورود روایاتی در تسمیه حضرتش به عبدالله و احمد، و یا روایات مختلف های در مورد نام پدر بزرگوارش، به دلیل شدت تقیه و جستجوی دشمنان برای حضرتش بوده است. اگر چه -به حمدالله- نزد شیعه امامیه، هیچ تردیدی در مورد نام و نسبت حضرتش نیست.^۱

پنجم - شیخ مفید و شیخ طوسی -به نقل صاحب الذریعه- قائل به حرمت تسمیه بوده‌اند. و مرحوم اربلی در کشف الغمّه به کلام ایشان اعتراض کرده و جواز تسمیه را بدین گونه بیان نموده است:

وَأَلَّذِي أَرَاهُ أَنَّ الْمَنْعَ مِنْ ذَلِكَ إِنَّمَا كَانَ فِي وَقْتِ الْخَوْفِ عَلَيْهِ وَ
الطَّلَبِ لَهُ وَالسُّؤَالِ عَنْهُ. وَ أَمَّا الْآنَ فَلَا.^۲

ششم - مفصل ترین بحث استدلالی را مرحوم آیه الله سیدمحمدتقی اصفهانی در کتاب شریف مکیال المکارم تحت عنوان وظیفه دوم از وظایف مردم در قبال حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، در باب هشتم کتاب آورده است.^۳

وی که قائل به حرمت تسمیه بوده، با تقسیم اقوال و قائلان بحث مفصلی مطرح کرده، که طالبان به آن کتاب نفیس مراجعه نمایند.

۱- معجم احادیث الامام المهدي (عج) ۴/۳.

۲- الذریعه ۱۷۸/۱۴.

۳- مکیال المکارم ۱۰۹/۲-۱۳۶.

هفتم - بعضی از فقهاء معاصر نیز به جواز تسمیه فتوا داده اند. از جمله مرحوم آیه الله خویی (ره) در پاسخ سؤالی، که عین سؤال و جواب در این موضوع درج می‌گردد:

هَلْ تَجُوزُ شَرَعًا تَسْمِيَةُ الْإِمَامِ الْحُجَّةِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ بِاسْمِهِ الشَّرِيفِ الْخَاصِّ فِي مَحْفَلٍ مِنَ النَّاسِ، أَمْ أَنَّ الرُّوَايَاتِ الْمَانِعَةَ مِنْ ذَلِكَ، تَعْمُ زَمَانَ الْعَيْبَةِ الْكُبْرَى؟

الجواب:

لَا تَعْمُ تِلْكَ لِزَمَانِنَا هَذَا.^۱

* * *

[۳۰] رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ.

(حضرت مهدی علیه السلام) رحمت برای جهانیان است.

«کلمه رحمة للعالمین، برای احدی در عالم گفته نشده است، الا برای دو نفر؛ که یکی از آن دو، رسول مکرم اسلام صلی الله علیه وآله وسلم است. که خداوند در قرآن فرموده است:

۱- منیة السائل، تدوین: موسی مفید عاصی العاملی/ ۲۳۴ و ۲۴۰، چ مکتبه الهاشمی، قم - ۱۴۱۲.

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۱

و تو را نفرستادیم، مگر اینکه رحمت برای جهان‌ها باشی.

نفر دوم، صاحب این زمان، صاحب الامر علیه السلام است که عنوان اوّل ایشان رحمة للعالمین است.

رحمة للعالمین اشاره به چه موضوعی است؟

«رحمة للعالمین» فهمیده نمی‌شود؛ مگر اینکه «رب العالمین» فهمیده شود.

بعد از «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» دو اسم آمده است:

«الرَّحْمَنُ»، «الرَّحِيمُ».

چرا این دو اسم بعد از رب العالمین آمده است؟

نکته اش این است که رب العالمین، ربوبیت تمام عالم وجود را در بردارد. و عوالم وجود، مُلکی دارد و ملکوتی؛ قشری دارد و لُبی.

«إِن فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ
لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»^۲

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و رفت و آمد شب و روز، آیاتی

برای صاحبان عقل‌ها است.

۱- انبیاء/۱۰۷.

۲- آل عمران/۱۹۰.

«فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۱

پس منزه است آن کس که ملکوت هر چیز به دست اوست، و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

تمام عوالم وجود، مشتمل بر این دو جهت است. بنابراین تربیت ربّ العالمین، از طریق اسم «الرحمن»، به جهت «ملکی» آن می‌رسد. و از طریق اسم «الرحیم»، به جهت «ملکوتی» آن می‌رسد.

دونفر درعالم هستند که ظهور اسم «الرحمن» و «الرحیم» در ایشان است. یکی حضرت خاتم النبیین، و یکی هم خاتم الوصیین [صلوات الله وسلامه علیهما وألهما].

خاتم الوصیین، فاعل من به الوجود است. او حجّه بن الحسن است. و او در تمام عوالم وجود است و هر جا که قلمرو تربیت حضرت رب العالمین است، قلمرو حکومت امام زمان علیه السلام است.

این مقام، از معنای روایات در این موضوع فهمیده می‌شود.^۲

* * *

۱- یس/۸۳

۲- برگرفته از سخنان آیه الله وحید خراسانی

[۳۱] عَلَيْهِ كَمَالٌ مُوسَى.

وی کمال موسی، را داراست.

ممکن است مراد از کمال حضرت موسی علیه السلام همان الواح و علم به آن‌ها باشد. و نیز احتمال دارد منظور، قدرت او بر نابود ساختن دشمن و پیروزی بر طاغوت زمانش باشد. در هر صورت، آنچه از کمالات علمی و اخلاقی در وجود حضرت موسی علیه السلام متجلی بوده است، به نحو اکمل و اتم در وجود مبارک امام عصر علیه السلام وجود دارد.

وَ كَمَالٌ مُوسَى، عِلْمُهُ وَ اخْلَاقُهُ أَوْ قُوَّتُهُ عَلَى دَفْعِ كَيْدِ الْأَعْدَاءِ.

کمال موسی، عبارت است از دانش و اخلاق، یا قدرت او بر دفع حيله‌ها و کيد دشمنان.

[۳۲] وَ بَهَاءٌ عِيسَى.

(آن حضرت) عظمت عیسی علیه السلام را داراست.

«بهاء»، یعنی حسن، حسن صورت و حسن سیرت -همزمان- که اعم از زهد و

ورع، ترک دنیا و اکتفاء به غذا و لباس اندک می‌باشد.^۱

کلمه «بهاء» در لغت به معنای زیبایی و نیکویی است.

الْبَهَاءُ: الْحُسْنُ وَالْجَمَالُ... وَبَهَاءُ اللَّهِ عَظَمَتُهُ^۱

تمام آنچه از حُسن و جمال، در حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام بوده، چه زیبایی صورت و قامت، و چه نیکویی باطن و سیرت، همه به نحو جامع تر و کامل ترش در وجود با برکت حضرت بقیة الله صلوات الله و سلامه علیه، جمع است.

پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي، اسْمُهُ اسْمِي، وَ كُنِّيْتُهُ كُنْيَتِي، أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خُلُقًا وَ خُلُقًا.^۲

مهدی علیه السلام از فرزندان من است، نامش نام من و کنیه اش کنیه من است، شبیه ترین مردم، از نظر صورت و از نظر خلق و سیرت به من می باشد.

مَهْدِي أُمَّتِي أَشْبَهُ النَّاسِ بِي فِي شَمَائِلِهِ وَ أَقْوَالِهِ وَ أَعْمَالِهِ.^۳
مهدی امت من، شبیه ترین مردم در شکل صورت و سخنان و رفتار به من است.

۱- مصباح المنیر ۹۰/۱، مجمع البحرین ۶۹/۱.

۲- کمال الدین شیخ صدوق، ۲۸۶/۱.

۳- کمال الدین شیخ صدوق، ۲۵۷/۱.

مهدی است آنکه حُسن دل‌آرای احمدی

از چهره مبارک خود رونما کند
در باب چهارم کتاب منتخب الاثر، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که
درباره شمایل حضرت مهدی علیه السلام فرمودند:

وَجْهُهُ كَالْكَوْكَبِ الدُّرِيِّ.

صورتش چون ستاره‌ای درخشانده است.

وَجْهُهُ كَالْقَمَرِ الدُّرِيِّ.

رخسارش مانند ماه تابان است.

أَجَلَى الْجِبْهَةِ أَقْنَى الْأَنْفِ.

پیشانی‌اش بلند و بینی‌اش باریک و کشیده است.^۱

«محمد بن عبدالله» از اهل قم، وقتی ماجرای تشریفش را به محضر حضرت
صاحب‌الزمان علیه السلام نقل می‌کند، و می‌گوید:

لَمْ أَرَقَطُ فِي حُسْنِ صُورَتِهِ وَاعْتِدَالِ قَامَتِهِ.^۲

هرگز به‌سان او، در زیبایی صورت و اعتدال قامت ندیدم.

۱- منتخب الاثر/ ۱۸۵.

۲- کتاب الغیبه، شیخ طوسی/ ۱۵۳.

از پیامبر اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، روایت شده که فرمودند:

الْمَهْدِيُّ طَاوُوسٌ أَهْلُ الْجَنَّةِ.

حضرت مهدی علیه السلام (در زیبایی و جمال) طاووس اهل بهشت است.^۱

* * *

[۳۳] صَبْرُ أَيُّوبَ.

(حضرت مهدی علیه السلام) صبر ایوب را دارست.

مظهر «صبر» و پایداری در تاریخ بشری، حضرت ایوب نبی علی نبینا و آله و علیه السلام است که طی هفت سال، انواع مصایب و سختی‌ها را تحمل کرد، اموالش را از دست داد، فرزندانش از دنیا رفتند، بدنش بیمار و رنجور شد، شماتت و سرزنش دشمنان را بر جان خرید، و در تمام این دشواری‌ها و بلیات، به غیر از خدا پناه نبرد و از سپاس و شکر الهی کوتاهی نکرد.

خداوند تبارک و تعالی، درباره آن پیامبر عظیم الشان می فرماید:

«وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ»^۱

و به یاد آور، بنده ما ایوب را.

و پس از بیان سرگذشت او، صبر و مقاومتش را خاطرنشان ساخته، مقامش را ستوده و فرموده است:

«إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»^۲

ما او را بردبار و شکیبایا یافتیم، خوب بنده ای است، بدرستی که او بازگشت کننده بود.

صبر و بردباری حضرت امام زمان صلوات الله و سلامه علیه، به گونه ای است که به صبر و شکیبایی و پایداری حضرت ایوب تشبیه شده است.

۱- سوره ص/ ۴۱.

۲- سوره ص/ ۴۴.

از «سعید بن جبیر» روایت شده است که:

سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ:

فِي الْقَائِمِ مِمَّا سَنَّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، سُنَّةٌ مِنْ أَبِيْنَا آدَمَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ، وَ
سُنَّةٌ مِنْ إِبْرَاهِيمَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ
أَيُّوبَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

فَأَمَّا مِنْ آدَمَ وَ نُوحٍ: فَطُولُ الْعُمُرِ.

وَ أَمَّا مِنْ إِبْرَاهِيمَ: فَخَفَاءُ الْوِلْدَانِ وَ اغْتِرَالُ النَّاسِ.

وَ أَمَّا مِنْ مُوسَى: فَالْخَوْفُ وَ الْعَيْبَةُ.

وَ أَمَّا مِنْ عِيسَى: فَاخْتِلَافُ النَّاسِ فِيهِ.

وَ أَمَّا مِنْ أَيُّوبَ: فَالْفَرَجُ بَعْدَ الْبَلْوَى.

وَ أَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: فَالْخُرُوجُ بِالسَّيْفِ.

از حضرت سجاد، علی بن الحسین علیهم السلام شنیدم که فرمود:

در حضرت قائم از ما (خاندان) سنت‌هایی از سنن پیامبران هست،
از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و ایوب علیهم السلام و
سنتی هم از حضرت محمد صلی الله علیه و آله.

و سنتی که از آدم و نوح (در آن حضرت) است، عمر طولانی است.

و سنتی که از ابراهیم (در او) است، ولادت پنهانی و گوشه‌گیری از
مردم است.

و سنتی که از موسی است، عدم امنیت و پنهانی زیستن است.

و سنتی که از عیسی است، اختلاف نمودن مردم دربارهٔ اوست.
 و اما سنتی که از ایوب (در آن بزرگوار) است، فرج و گشایش پس
 از ابتلاء (به مصیبت‌ها و رنج‌ها) است.
 و سنتی که از حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، قیام با
 شمشیر می‌باشد.^۱

اگر در مشکلات و ناملایماتی که قرن‌ها است بر وجود پاک حضرت حجت
 علیه السلام می‌بارد، تأمل و دقت شود، به خوبی روشن می‌گردد که تشبیه صبر آن
 بزرگوار، به چون ایوبی که نمونهٔ شکیبایی و تحمل است، نه تنها مبالغه نیست،
 بلکه عین حقیقت و حاکی از یک واقعیت دلخراش و جانگدازی است که دل هر
 محبّی را می‌سوزاند و اشک هر شیفته‌ای را جاری می‌سازد.
 امیرمؤمنان علی علیه السلام، در مدت بیست و چند سالی که خانه‌نشین شده بود
 و حق مسلمش را غصب کرده و ظالمانه خلافتش را ربودند، همسرش را تازیانه
 زدند و مجروح نمودند و به شهادت رساندند، و آن همه مصیبت و بلا بر حضرتش
 روا داشتند، حالتش به‌گونه‌ای بود که می‌فرمود:

فَصَبَّرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَىٰ وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا.^۲

پس صبر کردم، در حالتی که چشمانم را خاشاک و گلویم را ریزه
 استخوان گرفته بود.

^۱ - کمال الدین صدوق/۳۲۲- اثبات الهداة شیخ حر عاملی ۴۶۶۳ با اندکی تفاوت در لفظ

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ششمیه (خطبه سوم)

اگر حضرت ایوب علیه السلام هفت سال بلا دید و صبر کرد، امام زمان
 علیه السلام، بیش از هزار سال است که مصیبت می کشد و شکیبایی می ورزد.
 اگر امیرالمؤمنین علیه السلام، بیست و چند سال خون دل می خورد و بر
 مشکلات و نامالایمات شکیب ورزید و فرمود:

فَصَبَّرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدُّى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا.

حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء، قرن ها است که دشواری ها و زجرها را به
 جان می خرد و صدها سال است که مصایب و سختی ها را تحمل می کند و شکیبایی
 می ورزد.^۱ و^۲

* * *

۱- درباره ابتلاء و امتحان الهی، و علت ابتلاء انبیاء علیهم السلام به مصایب، بنگرید به: کتاب «امام مهدی
 علیه السلام، امتحان الهی» تألیف: محمدحسین صفاخواه، انتشارات کتابچی، بهار ۱۳۷۶.
 ۲- توضیحات مربوط به عبارات ۳۱ تا ۳۳ با استفاده از کتاب پیام امام زمان علیه اسلام تألیف: آقای سید
 جمال الدین حجازی، انتشارات مولود کعبه، قم نگاشته شده است.

[۳۴] فَيَذَلُّ أَوْلِيَاءِي فِي زَمَانِهِ، وَتُتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تُتَهَادَى رُؤُوسُ التُّرُكِ وَالدَّيْلَمِ؛ فَيَقْتُلُونَ وَيُخَرِّقُونَ.

دوستان من در دوران غیبت او خوار می‌شوند، و سرهایشان همانند سرهای اسیران ترک و دیلم بدین سو و آن سوی هدیه برده می‌شود؛ کشته می‌شوند، و سوزانیده می‌شوند.

ترک و دیلم نام دو گروه از مشرکان در آن زمان است.^۱

کار غربت یاران حضرت مهدی علیه‌السلام به آنجا می‌رسد، که نه تنها آنان را می‌کشند، بلکه سرهای آنان را مانند سرهای مشرکانِ مقتول در جنگ‌ها، با افتخار، به یکدیگر هدیه کنند!

[۳۵] أَوْلِيَاكَ أَوْلِيَاءِي حَقًّا.

این‌ها به راستی و درستی دوستان من‌اند.

مسلم در صحیح خود، حدیثی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نقل کرده است، بدین مضمون که:

«پیوسته، گروهی از امت من بر حق هستند. هرکس آنان را تنها گذارد، به آنان زیانی نرسانده، تا زمانی که امر خدا به آنان برسد، در حالی که اینان همچنان بر حق خود اصرار دارند.»

مولی صالح مازندرانی، کلمات فقهاء و محدثان اهل سنت را درباره این حدیث آورده که در معنای آن با هم اختلاف دارند. و سپس خود می‌افزاید:

«اینان، فرقه ناجیه‌اند که به ذیل عصمت خاندان پیامبر چنگ زدند، و معاندان از زمان پیامبر تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام آنان را تنها گذاردند، اما این کارها، هیچ‌گاه اراده آنها را سست نکرد.»^۱

[۳۶] بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ، وَ بِهِ هُمْ أَكْشِفُ الزُّكَاظِلَ، وَ أَدْفَعُ الْأَصَارَ وَ الْأَعْلَالَ.

به وجود آنان، فتنه‌های کور و آشوب‌های فراگیر را زایل نموده، و تکان‌ها و سختی‌ها و ناملایمات را بر طرف می‌سازم. و پیمانهای گرانبار و زنجیرها را از دست و پایشان باز نمایم.

«به هم آدفع»، یعنی: به عبادت و دعای آن‌ها، یا زمانی که قائم علیه‌السلام را درک کنند یا در رجعت از ایشان دفع می‌کنم.^۲

«كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ»، فتنه معنای عام دارد و یاران امام زمان علیه‌السلام در غیبت و ظهور و رجعت وسیله دفع فتنه هستند. وجود آن‌ها خود، چنین برکتی دارد. و این اعم است از دعا و عبادت ایشان، چرا که نفس زندگی آنها به یاد مولایشان علیه‌السلام خود، عبادتی است عظیم، به‌ویژه در زمان غیبت او که اینان به تعبیر پیامبر اکرم صلی‌الله علیه آله و سلم:

۱- شرح کافی مولی صالح مازندرانی ۳۶۵/۷.

۲- مرآة العقول ۲۱۵/۶.

أَمْنُوا بِسَوَادِ عَلِيٍّ بِيَاضٍ^۱

به سیاهی بر سفیدی ایمان آورند.

مرحوم میر سید جعفر خوانساری، این عبارت را چنین ترجمه کرده است:
 «به برکت ایشان و بس، دفع می‌کنم هر فتنه کور بسیار ظلمانی را، و به سبب ایشان نه غیر ایشان کشف می‌کنم و زایل می‌گردانم همه زلازل و شدتها را. و رفع می‌کنم و برمی‌دارم بارهای گران و غُلها، را که کنایه است از تکلیف‌های شاقه و بلیات عظیمه که در امت‌های سابقه می‌بود.»

آنگاه در توضیح جمله، به روایت امام محمدباقر علیه السلام که شیخ صدوق قدس سره در کمال‌الدین روایت کرده^۲، اشاره نموده است که فرمود:

«خواهد آمد بر مردم، زمانی که غایب می‌شود از ایشان امام ایشان بس طوبی و خوشی حال از برای ثبات ورزندگان بر امر ما در آن زمان. بدرستی که ادنی چیزی که خواهد بود از برای ایشان از ثواب، آن است که ندا می‌کند ایشان را، حضرت باری جل جلاله. پس می‌فرماید:

ای بندگان من و کنیزان من! ایمان آورده‌اید به سیر من؛ و تصدیق کرده‌اید به غیب من؛ پس بشارت باد شما را، و شاد باشید به نیکویی ثواب از جانب من. شما بندگان و کنیزان من به بندگی و کنیزی، راست و درست. از شما قبول کنم و بس. و از شما عفو می‌کنم و بس. و برای شما می‌آمرزم و بس. و به برکت

۱- بحارالانوار ۵۶/۷۷ حدیث ۳.

۲- بحارالانوار ۱۴۵/۵۲ حدیث ۶۶ به نقل از کمال‌الدین ۳۳۰/۱ باب ۳۲ حدیث ۱۵.

شما باران می‌فرستم بر بندگان خود. و دفع می‌کنم از ایشان بلا را. اگر نه شما می‌بودید، هر آینه نازل می‌کردم بر ایشان عذاب خود را.»^۱

شاید همین نکته، یکی از رموز فضیلت شیعیان منتظر در زمان غیبت باشد، تا آنجا که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، آنان را «برادران خود» می‌داند.^۲ و امام سجاد علیه‌السلام به ابوخالد کابلی می‌فرماید:

يَا أَبَا خَالِدٍ! إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِي، الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِي وَ الْمُتَنَتِّظِينَ لِظُهُورِي،
 أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ الْأَفْهَامِ
 وَ الْمَعْرِفَةِ، مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ، وَ جَعَلَهُمْ فِي
 ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
 آلِهِ بِالسَّيْفِ.
 أُولَئِكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَ شَيَعَتُنَا صِدْقًا وَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ
 جَلَّ سِرًّا وَ جَهْرًا.

ای اباخالد! به حق، اهل زمان غیبت حضرت مهدی علیه‌السلام که قائل به امامت حضرتش هستند و منتظر ظهورش، از اهل هر زمانی برترند، چرا که خدای تعالی آنچنان به ایشان عقل و فهم و معرفت بخشیده؛ که غیبت نزد آنان به منزله مشاهده گردیده است. و آنان را در این زمان، در جایگاه مجاهدان با شمشیر در پیشگاه رسول

۱- مناهج المعارف/۲۵۲.

۲- بحارالانوار ۱۲۳/۵۲ حدیث ۸ نقل از بصائر الدرجات.

خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده است، اینان، حقاً
مخلصانند، و به راستی شیعه ما هستند، و دعوت کنندگان به دین
خدای عزوجل در پنهان و آشکار هستند.^۱

وامام هادی علیه السلام می فرماید:

لَوْ لَأَمْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبِهِ قَائِمِنَا مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ، وَ الدَّالِّينَ
عَلَيْهِ، وَ الدَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ بِهِ حَجَجَ اللَّهُ، وَ الْمُتَّقِدِينَ لِضُعْفَاءِ عِبَادِ
اللَّهِ مِنْ شَيْبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ، وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ، لَمَّا بَقِيَ
أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ.

وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يَمْسِكُونَ أَرْزَمَةَ قُلُوبِ ضُعْفَاءِ الشُّبُعَةِ، كَمَا يَمْسِكُ

۱- مختصر اثبات الرجعة (فضل بن شاذان)، حدیث ۸، کمال الدین ۳۱۹/۱ و ۳۲۰ (به دو سند).

إعلام الوری: ص ۳۸۴ ف ۲، قصص الأنبياء: ص ۳۶۵ ف ۱۵ ح ۴۳۸، احتجاج: ج ۲ ص ۳۱۷-۳۱۸، خراج: ج ۱
ص ۲۶۸ ب ۵ ح ۱۲، إثبات الهداة: ج ۱ ص ۵۱۴ ب ۹ ف ۶ ح ۲۴۸، ج ۳ ص ۹ ب ۱۷ ف ۲ ح ۱۱ - از کمال الدین.
حلیة الأبرار: ج ۲ ص ۱۳۸ ب ۲، غایة المراد: ص ۲۰۳ ب ۲۵ ح ۳۷، بحار: ج ۳۶ ص ۳۸۶ ب ۴۴ ح ۱ نقل
از احتجاج و کمال الدین، و ج ۵۰ ص ۲۲۷ ب ۶ ح ۲ از احتجاج، و ج ۵۲ ص ۱۲۲ ب ۲۲ ح ۴ از احتجاج، عوالم: ج
۱۵ الجزء ۳ ص ۲۵۸ ب ۵ ح ۱ - از احتجاج، و از کمال الدین، منتخب الأثر: ص ۲۴۳ ف ۲ ب ۲۴ ح ۱ -
از کمال الدین.

معجم احادیث امام مهدی علیه السلام ۱۹۶۳-۱۹۷.

صاحبُ السَّيِّئَةِ سَكَانِهَا.

أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

اگر پس از غیبت قائم ما [علیه السلام]، نبودند کسانی از عالمانِ دعوت کننده به سوی حضرتش، و دلالت کنندگان به ایشان، و مدافعان از دین او با حجّت های خدا، و نجات دهندگان بندگان ضعیف خدا از شبکه های ابلیس و مزدوران او، و دام های نواصب، (اگر اینان نبودند) هیچ کس باقی نمی ماند، مگر اینکه از دین خدا برگردد. اما این گونه عالمان، زمام دل های ضعفای شیعه را به دست می گیرند؛ همچنانکه صاحب کشتی، ساکنان آن را (از خطرات) حفظ می کند. اینان نزد خدای عزّوجلّ، برترین افراد هستند.^۱

* * *

۱- تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: ص ۳۴۴ ح ۲۲۵ | احتجاج: ص ۱۸، منیة المرید: ص ۳۵، المحجّة البيضاء ج ۱ ص ۳۲، حلیة الابراز: ج ۲ ص ۴۵۵ ب ۴، بحار الانوار: ج ۲ ص ۶ ب ۸ ح ۱۲، عوالم: ج ۳ ص ۲۹۵ ب ۱ ح ۹۱.

[۳۷] أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلِيكَ هُمُ
الْمُهْتَدُونَ.

دروود و رحمت پروردگارشان بر ایشان باد که تنها ایشان ره یافتگان
و هدایت یافتگانند.

اینان، مصداق کلام الهی هستند:

«وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ
رَاجِعُونَ. أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلِيكَ هُمُ
الْمُهْتَدُونَ.»^۱

و به صابران بشارت ده، کسانی که چون به آنان مصیبتی رسد،
گویند: انا لله و انا الیه راجعون. اینان کسانی هستند که صلوات و
رحمت از ناحیه خدایشان بر ایشان می‌رسد، و اینان هدایت
یافتگانند.

چه مصیبتی، بالاتر از ندیدن و نیافتن امام علیه‌السلام؟

در حالی که دشمنان ایشان قتل و سوزاندن و مصائب دیگر را بر یارانشان وارد
می‌آورند.^۲

همین مصیبت هاست که امام عصر علیه‌السلام، خود به شیعیان آموخته، تا در
شبهای ماه رمضان - ماه استجابت دعا - بخوانند:

۱- البقرة/۱۵۵-۱۵۷

۲- شرح کافی مولی صالح مازندرانی ۳۶۶۷.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ نَبِيَّنَا وَغَيْبَهُ وَلِينَا وَشِدَّةَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا وَ
وُقُوعَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهِرَ الْأَعْدَاءِ عَلَيْنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقَلَّةَ عَدَدِنَا وَ
شِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهِرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا....

خدایا! ما به پیشگاه تو شکوه می‌کنیم از نبودن پیامبران، و غیبت
سرپرستمان، و زیادی دشمنانمان، و کمی عددمان، و شدت فتنه‌ها
بر ما، و هم‌پیمانی (اهل زمان) علیه ما....

چنانچه همین مضمون را در دعای دیگری -که در عصر جمعه خوانده می‌شود
-تعلیم فرمودند.^۱

امام سجاد علیه السلام نیز در دعای چهل و هفتم صحیفه، پس از دعا برای
اهل بیت پیامبر علیهم السلام و دعا برای حضرت مهدی علیه السلام، برای یاران
حضرتش چنین دعا کند:

«اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى أَوْلِيَانِهِمْ، الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقَامِهِمْ، الْمُتَّبِعِينَ مِنْهُمْ،
الْمُتَّقِينَ أَثَارَهُمْ، الْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُرْوَتِهِمْ، الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِمْ،
الْمُؤْتَمِّينَ بِإِمَامَتِهِمْ، الْمُسْلِمِينَ لِأَمْرِهِمْ، الْمُجْتَهِدِينَ فِي طَاعَتِهِمْ،
الْمُنْتَظِرِينَ أَيَّامَهُمْ، الْمَادِّينَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنَهُمْ، الصَّلَوَاتِ الْمُبَارَكَاتِ
الزَّكَايَاتِ النَّامِيَاتِ الْعَادِيَاتِ الرَّائِحَاتِ، وَ سَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى
أَرْوَاحِهِمْ....»

خدایا، درود فرست بر دوستداران ایشان، که به مقام آنان اعتراف
دارند، پیرو راه روشن آنان هستند، دنباله‌رو آثار و نشانه‌هایشان

۱- مفاتیح الجنان، دعا در غیبت امام زمان علیه السلام.

هستند، به دستاویزشان چنگ می‌زنند، به ولایت ایشان تمسک می‌جویند، به امامتشان اقتدا می‌کنند، تسلیم فرمانشان هستند، در پیروی آنان می‌کوشند، ایام (دولت و ظهور) ایشان را انتظار می‌کشند، و دیدگان خود را به سوی این خاندان دوخته‌اند (منتظر ظهور دولت حَقَّةٔ اهل بیت هستند)، دروهای بابرکت، پاکیزه، فزاینده، در هنگام بامدادان و شبانگاهان.
و بر ایشان و بر روح‌هایشان درود فرست...^۱

[۳۸] قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ:

لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي ذَهْرِكَ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ لَكَفَاكَ؛ فَصُنَّهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ!

عبدالرحمن بن سالم گوید که ابو بصیر فرمود:
اگر در طول دوران عمرت، جز این حدیث [سخنی] نشنیده باشی، همین تو را بس است؛ پس آن را از نااهلش پوشیده دار.

میر محمد باقر داماد (متوفی ۱۰۴۱) در کتاب «شرعۃ التسمیة» می‌نویسد:
«از جمله دلایلی که بر صحت این حدیث حکم می‌کند، و نشان می‌دهد که این کلام، بدون تردید از منبع علم الهی و موطن وحی و معدن رسالت صادر شده، این است که طریق به عبدالرحمن بن سالم، بسیار صحیح، وثیق، حصیف السنند،

و عالی الاسناد است. و هیچ کس -نه عبدالرحمن بن سالم و نه دیگری- را نرسد که از جانب خویشتن، سخنی به غیب گویند، و اوصیاء پاک‌نهاد پیامبر [صلوات‌الله علیهم اجمعین] را، یکی پس از دیگری معرفی کنند، نامها، کنیه‌ها نام پدران، نام مادران آنها [بنا بر بعضی روایات حدیث لوح] و صفات و احوال آنها را دهها سال قبل از وجودشان بازگویند، آنگاه این پیش‌گویی، درست همانگونه که از قبل بیان شده بود، تحقق پذیرد.^۱

-مرحوم شیخ صدوق پس از نقل روایت حدیث لوح به اسناد خود از تقه جلیل‌القدر عبدالعظیم حسنی چنین آورده است که، در انتهای حدیث، عبدالعظیم حسنی می‌فرماید:

الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ! لِمُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ خُرُوجِهِ، وَقَدْ سَمِعَ أَبَاهُ ع
يَقُولُ هَذَا وَ يَحْكِيهِ!!

از محمد بن جعفر علیه السلام و خروج او بسیار شگفت است، در حالی که از پدرش (امام صادق علیه السلام) این حدیث را شنید و نقل کرد.

۱- شرعه التسمیه/۸۲ و مشابه این بیان، در کتاب دیگر میرداماد: نبراس الضیاء، تحقیق حامد ناجی، چاپ

و سپس عبدالعظیم حسنی می‌افزاید:

ثُمَّ قَالَ هَذَا سِرُّ اللَّهِ وَ دِينُهُ وَ دِينُ مَلَائِكَتِهِ فَصُنُّهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ وَ
أَوْلِيَائِهِ.^۱

این سرّ خدا و دین او و دین ملائکه اوست، پس آن را نگاه دار
مگر از اهل و اولیای آن.

در بعضی نسخه‌ها نیز چنین آمده است:

فَصُنُّهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

که فعل امر از «صن» به معنای بخل از افشای مطلبی است، که تو خود بدان
اختصاص یافته‌ای.^۲

* * *

ذیل جمله مربوط به امام کاظم علیه‌السلام [بند ۲۱]، به قسمتی از مشکلات شیعه
در قرن دوم هجری اشاره کردیم. این مشکلات، تا قرن سوم نیز به همان صورت و
گاه سخت‌تر وجود داشت. در آن زمان، حتی دانستن نام ائمه علیهم‌السلام، از اسرار
الهی بود، که افشای آن خلاف امر الاهی، و کتمان آن جهاد فی سبیل الله بود.

۱- بحارالانوار ۲۰۰/۳۶ ح ۳ به نقل از کمال الدین و عیون الأخبار شیخ صدوق.

۲- شرح کافی مولی صالح مازندرانی ۳۶۶۷.

از این رو، در مورد غالب احادیث نصوص بر ائمه، می‌فرمودند که این کلام از نااهل نگاهداری شود. یکی از حکمت‌های اصلی در عدم جواز تسمیه حضرت مهدی علیه‌السلام نیز همین بود، که اگر دشمنان دین، حضرتش را دقیقاً می‌شناختند و محل ایشان را می‌دانستند، ایشان را به قتل می‌رساندند. و خدای تعالی، با حفظ این گوهر یکدانه در صدف غیبت، بر شیعیان منت نهاد.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ.

وَ نَوِّرْ قُلُوبَنَا بِه نُوْر مَعْرِفَتِهِ
